«پنجم ربیع الاول، روز شهادت حضرت محسن علیه‌السلام»

# روز هجوم

بررسی زمان شهادت حضرت محسن علیه‌السلام

و پاسخ به شبهات پیرامون آن

مهدی خدامیان آرانی

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ

شیعه از زمانی که خود را شناخته، غم بزرگی در وجودش احساس کرده است، غمی که پایانش جز با ظهور حضرت مهدی عليه‌السلام نیست، شیعه نمی‌تواند از یاد ببرد که چگونه عدّه‌ای بر خانهٔ حضرت فاطمه عليهاالسلام هجوم بردند، در آنجا آتش افروختند به دختر پیامبر ستم روا داشتند و حضرت محسن عليه‌السلام را به شهادت رساندند.

خدا به خیلی‌ها محبّت حضرت فاطمه عليهاالسلام را ارزانی داشته است، آنان هر سال در هفتهٔ اوّل ربیع الأول آن حوادث را به یاد می‌آورند و برای حضرت محسن عليه‌السلام مجلس عزا می‌گیرند چرا که بر این باورند حضرت محسن عليه‌السلام یکی از سندهای مظلومیّت اهل‌بیت عليهم‌السلام است.

مدّتی پیش، دیدگاه دیگری در این موضوع مطرح شد، آن دیدگاه چنین می‌گفت: «**حادثهٔ هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه عليهاالسلام و شهادت محسن عليه‌السلام حدود ۷۵روز بعد از رحلت پیامبر روی داده است**».

کسی که مطالعات تاریخی داشته باشد می‌داند آن دیدگاه صحیح نیست و شواهد تاریخی آن را تأیید نمی‌کند، ولی همهٔ مردم که کتاب‌های تاریخی را نخوانده‌اند، برای همین برای بعضی از افراد سؤالاتی پیش آمد...

آنان در جستجوی پاسخ بودند و دوست داشتند حقیقت را بدانند، برای همین تصمیم گرفتم تا این کتاب را بنویسم و به آن سؤالات پاسخ بدهم.

من این کتاب را در دو فصل تنظیم نمودم:

در **فصل اوّل** اثبات کردم که حادثهٔ هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه۳ در هفتهٔ اوّل ربیع الأول روی داده است و شواهد تاریخی این مطلب را ذکر کردم.

در **فصل دوم** به نقد آن دیدگاهی پرداختم که می‌گوید: «**حادثهٔ هجوم ۷۵ روز بعد از رحلت پیامبر بوده است**»، و با بررسی علمی، ضعف این سخن را ثابت نمودم و تصریح کردم که هرگز نمی‌توان به آن دیدگاه، اعتمادی کرد.

از خداوند می‌خواهم این تلاش مرا قبول نماید و این کتاب را راهی به سوی روشنایی قرار بدهد.

مهدی خُدّامیان آرانی

دی ۱۳۹۵ هجری شمسی

# فصل اول

# بیان حقیقت

## آغاز سخن

چقدر امشب دلم گرفته است! باید از خانه بیرون بروم، تصمیم دارم به مجلس روضه بروم، راه زیادی در پیش دارم، باید با ماشین بروم.

وقتی عصایم را می‌بینی تازه متوجّه می‌شوی که پای من آسیب دیده است، دو هفته قبل که می‌خواستم از پلّه‌ای پایین بیایم، پایم لغزید و افتادم، پایم را گچ گرفته‌ام، هنوز کمی درد دارد، حالا دیگر می‌دانی چرا دلم گرفته است، این مدّت بیشتر در خانه بودم.

از چند خیابان می‌گذرم، به کوچه ای می‌رسم، پرچم های سیاه در کوچه نشانهٔ مجلس روضه است، از ماشین پیاده می‌شوم و به مجلس می‌روم، تو هم همراه من هستی، شنیده بودم رفیق خوب به همه دنیا می‌ارزد.

نگاه کن! جوانان مشغول سینه زنی هستند، صدای «یا فاطمه یا فاطمه» به گوش می‌رسد. تقریباً نیم ساعت در مجلس می‌نشینم، هنوز روضه ادامه دارد، من باید زودتر به خانه برگردم، قرار است مهمان برایم بیاید، از جا برمی‌خیزم و از مجلس خارج می‌شوم.

به سوی ماشین می‌روم که صدایی به گوشم می‌رسد: «حاج آقا! شما دیگر چرا؟». سرم را برمی‌گردانم، جوانی را می‌بینم که لباس سفید به تن دارد، به او سلام می‌کنم و می‌گویم: «پسرم! منظور شما را متوجه نشدم». او در جواب می‌گوید: «شما باید با خرافات مخالفت کنید، نه این که آن را تأیید

کنید».

کدام خرافه؟ او از چه چیزی سخن می‌گوید؟

منتظرم که او توضیح بیشتر بدهد، او سخنش را ادامه می‌دهد: «عزاداری در این ایّام، خرافه است، الان ماه ربیع الأول است، ماه شادی‌ها است!». از سخن او متعجّب می‌شوم، به او می‌گویم: «فردا روز پنجم ماه ربیع الأول است، فردا روزی است که دشمنان به خانه حضرت فاطمه علیها السلام هجوم بردند و حضرت محسن علیه السلام را شهید کردند».

او در پاسخ می‌گوید: «این حرف باطل است، هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام ۷۵ روز بعد از رحلت پیامبر بوده است، شما باید دو ماه دیگر برای شهادت حضرت محسن علیه السلام عزاداری کنید!».

این سخن را می‌شنوم، متوجّه ماجرا می‌شوم، برای او سخن می‌گویم... درد در پایم پیچیده است، وقتی او سخنانم را می‌شنود، به فکر فرو می‌رود، او به من می‌گوید: «فردا نزد شما می‌آیم تا باز هم گفتگو کنیم».

* * *

شب از نیمه گذشته است، از شما چه پنهان، رفتم بیرون خانه، ولی دلم بیشتر گرفت! سخن آن جوان، خیلی مرا به فکر فرو برد...

چرا کار به اینجا رسیده است که عدّه‌ای عزاداری در این ایّام را خرافه می‌دانند؟ دیگر دست خودم نیست، بغض می‌کنم...

باید قلم در دست بگیرم و بنویسم! این وظیفهٔ من است، نباید سکوت کنم.

## اوج غربت

خدا در روز غدیر به پیامبر دستور داد تا ولایت حضرت علی علیه السلام را برای مردم بازگو کند و در آن روز مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند، ولی بعد از شهادت پیامبر، مردم از حجّت خدا غافل شدند و از حکومت طاغوت پیروی کردند.

به راستی چقدر زود مسلمانان، پیمان خود را شکستند، پیام غدیر را کنار گذاشتند، از فتنه‌ها پیروی کردند و باعث شدند شیطان بر جامعه سلطه پیدا کند، کسانی که در روزهای سخت جنگ، پیامبر را یاری کردند، راه سعادت را گم کردند و از حقّ و حقیقت حمایت نکردند و امام‌زمان خود را تنها گذاشتند و به حزب شیطان پیوستند.

حکومتی که برای بقای خود ناگزیر از ظلم و زور بود به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام هجوم برد و ضربه‌های سختی بر حضرت فاطمه علیها السلام وارد نمود و باعث سقط حضرت محسن علیه السلام شد.

خط نفاق که با کودتا روی کار آمده بود می‌دانست که فقط با ایجاد ترس و وحشت در دل مردم می‌تواند پایه‌های حکومت خود را محکم کند. خط نفاق تصمیم گرفت به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام هجوم ببرد و بذر ترس و وحشت را در دل مردم بکارد تا کسی جرأت نکند دست به شورش بزند، وقتی مردم

ببینند که چنین حکومتی، خانهٔ دختر پیامبر را بی‌رحمانه آتش زد، دیگر همه حساب کار خود را می‌کنند، این هدفی بود که حکومت طاغوت به دنبال آن بود.

این حوادث دردناک در کتاب‌های معتبر تاریخ، ذکر شده است و گروهی از دانشمندان اهل‌سنّت نیز، آن را نقل کرده‌اند که شرح آن، فرصتی دیگر می‌طلبد، هدف ما در اینجا، بررسی زمان این حوادث است.

از شواهد تاریخی استفاده می‌شود که حادثه هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام و شهادت حضرت محسن علیه السلام در هفتهٔ اوّل ماه ربیع الأول روی داده است.

وقتی هفتهٔ اوّل ربیع الأول فرا می‌رسد شیعیان آن حوادث را یادآوری می‌کنند تا در غم و اندوه اهل‌بیت علیهم السلام شریک باشند و با عزا و حزن خود، یاد حضرت محسن علیه السلام را گرامی دارند.

## شواهد تاریخی

مشهور بین شیعیان این است که حادثهٔ هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه‌علیها السلام و شهادت حضرت محسن علیه السلام در هفتهٔ اوّل ماه ربیع الأول روی داده است.

در اینجا چهار گزارش تاریخی که این مطلب را تأیید می‌کند ذکر می‌کنیم:

*** شاهد اوّل**

ابن‌قُتَیبه از دانشمندان اهل‌سنّت در قرن سوم است. او در کتاب خود حوادث بعد از سقیفه را بیان کرده است و چنین می‌نویسد: وقتی ابوبکر قُنفُذ را به خانهٔ حضرت علی علیه السلام فرستاد، قُنفُذ به او گفت: «هر چه زودتر نزد خلیفه پیامبر بیا!». حضرت علی علیه السلام در جواب به او گفت:

لَسَرِیعٌ ما کَذَبْتُمْ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ...

چقدر زود بر پیامبر دروغ بستید و ابوبکر را خلیفه او معرفی کردید!

قُنفُذ این سخن را که می‌شنود، نزد ابوبکر باز می‌گردد. بعد از آن، ابن‌قُتَیبه این ماجرا را نقل می‌کند:

ثُمَّ قامَ عُمَرُ فَمَشَی مَعَهُ جَماعَةٌ حَتَّی اَتَوْا بابَ فاطِمَةَ فَدَقُّوا الْبابَ فَلَمَّا سَمِعَتْ اَصْواتَهُمْ نادَتْ بِاَعْلَی صَوْتِها باکِیَةً: یا رَسُولَ اللَّهِ ما

ذا لَقِينا بَعْدَکَ مِنِ ابْنِ الْخَطَّابِ وَ ابْنِ اَبي قُحافَةَ...

عُمَر از جا برخاست و همراه با عدّه‌ای به در خانهٔ فاطمه آمد و در را زد. وقتی فاطمه صدای آنان را شنید گریه کرد و با صدای بلند فریاد زد: ای پیامبر! بعد از تو از دست عُمَر و ابوبکر چه‌ها می‌کشیم![1]

اگر به سخن ابن‌قُتَیبه دقّت شود،آشکار می‌شود که این حوادث همان روزهای اوّل بعد از شهادت پیامبر روی داده است. او حادثهٔ هجوم را بعد از عبارت «لَسَرِيعٌ ما كَذَبْتُمْ: چقدر زود بر پیامبر دروغ بستید» ذکر می‌کند.

در مقدمه کتاب اشاره کردم که شخصی گفته است: «**حادثهٔ هجوم به خانهٔ فاطمه**علیها السلام **۷۵ روز بعد از رحلت پیامبر روی داده است**»، کسی که چنین حرفی را زده است باید پاسخ بدهد که چرا ابن‌قُتیبه این دو مطلب را پشت سر هم ذکر می‌کند؟ اگر حادثهٔ هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام ۷۵ روز بعد از شهادت پیامبر روی داده بود، ابن‌قُتَیبه باید چنین می‌گفت: «قُنفُذ نزد ابوبکر بازگشت، ۷۵ روز گذشت، بعد از آن، عُمَر به در خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام آمد».

به این سخن حضرت علی علیه السلام دقّت کنید: «چقدر زود بر پیامبر دروغ بستید»، این نشان می‌دهد که حادثهٔ هجوم در فاصله کمی از شهادت پیامبر روی داده است.

---

۱. الامامة و السیاسة ابن قتیبه ج ۱ ص ۱۹، بحار الانوار ج ۲۸ ص ۲۲۰.

*** شاهد دوم**

عیّاشی که از دانشمندان شیعه در قرن چهارم است از امام‌صادق عليه‌السلام چنین نقل می‌کند:

عَمَدَ عُمَرُ فَبایَعَ اَبابَکْرٍ وَ لَمْ یُدْفَنْ رَسُولُ اللَّهِ بَعْدُ فَلَمَّا رَأی ذٰلِکَ عَلِیٌّ عليه‌السلام فَفَرَغَ إِلَی کِتابِ اللَّهِ... فَاَرْسَلَ اَبُوبَکْرٍ إِلَیْهِ اَنْ تَعَالَ فَبَایِعْ فَقالَ عَلِیٌّ عليه‌السلام: لا اَخْرُجُ حَتَّی اَجْمَعَ الْقُرْآنَ فَاَرْسَلَ إِلَیْهِ مَرَّةً اُخْرَی فَقالَ (عَلِیٌّ عليه‌السلام): «لا اَخْرُجُ حَتَّی اَفْرُغَ» فَاَرْسَلَ إِلَیْهِ الثَّالِثَةَ عُمَرُ رَجُلًا یُقالُ لَهُ قُنْفُذٌ فَقامَتْ فاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ تَحُولُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ عَلِیٍّ عليه‌السلام فَضَرَبَها، فانْطَلَقَ قُنْفُذٌ وَ لَیْسَ مَعَهُ عَلِیٌّ عليه‌السلام فَخَشِیَ (عُمَرُ) اَنْ یَجْمَعَ عَلِیٌّ عليه‌السلام النَّاسَ فَاَمَرَ بِحَطَبٍ...

عُمَر تصمیم خود را گرفت و با ابوبکر بیعت کرد در حالی که هنوز پیکر پیامبر دفن نشده بود، وقتی علی عليه‌السلام از این موضوع باخبر شد به خانه رفت و مشغول جمع‌آوری قرآن شد. پس ابوبکر به دنبال او فرستاد که بیاید و بیعت کند، علی عليه‌السلام پاسخ داد: من از خانه بیرون نمی‌آیم تا قرآن را جمع‌آوری کنم. برای بار دوم ابوبکر به دنبال او فرستاد و او همان پاسخ را داد. پس در بار سوم، عُمَر قُنفُذ را فرستاد، وقتی قُنفُذ به در خانه آمد، فاطمه عليهاالسلام به دفاع از علی عليه‌السلام برخاست پس قُنفُذ فاطمه عليهاالسلام را زد. قُنفُذ بازگشت ولی علی عليه‌السلام همراه او نبود، اینجا بود که عُمَر ترسید علی عليه‌السلام شورش برپا کند، پس دستور داد هیزم‌ها را جمع

کنند...[1]

دقّت در این روایت نشان می‌دهد که این حوادث پشت سر هم روی داده است، به این سه عبارت دقّت کنید: «فَأَرْسَلَ...»، «فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مَرَّةً أُخْرَى»، «فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الثَّالِثَةَ». در هیچ‌کدام کلمه «ثُمَّ» استفاده نشده است.

در مقدمهٔ کتاب ذکر کردم که شخصی گفته است: «**حادثهٔ هجوم ۷۵ روز بعد از رحلت پیامبر واقع شده است**»، به راستی اگر این سخن درست بود امام‌صادق علیه‌السلام باید چنین می‌گفت: «وقتی حضرت علی علیه‌السلام گفت: من در حال جمع‌آوری قرآن هستم، بیش از دو ماه گذشت، آنان برای بار سوم به دنبال او فرستادند»، در حالی که امام‌صادق علیه‌السلام در اینجا چنین می‌گوید: «فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الثَّالِثَةَ: پس برای بار سوم به دنبال او فرستادند». این نشان می‌دهد که حادثهٔ هجوم در همان هفته اوّل ربیع الأول روی داده است (یعنی هفت روز بعد از شهادت پیامبر آن حادثه اتفاق افتاده است).

*** شاهد سوم**

شیخ مفید این ماجرا را نقل کرده است: بعد از ماجرای سقیفه، حضرت علی علیه‌السلام از مدینه به سوی منطقه «عالیه» که خارج از شهر بود رفت، پس ثابت‌بن‌قیس او را دید، حضرت علی علیه‌السلام به او گفت:

اَرادُوا اَنْ یُحْرِقُوا عَلَيَّ بَيْتي وَ اَبُوبَكْرٍ عَلَى الْمِنْبَرِ يُبايَعُ لَهُ...

می‌خواهند خانه مرا آتش بزنند در حالی که ابوبکر بر بالای

---

۱. تفسیر العیاشي ج ۲ ص ۳۰۷، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۱۹۹.

منبر است و مردم با او بیعت می‌کنند.[۱]

اینجا بود که ثابت‌بن‌قیس تصمیم به یاری حضرت علی علیه‌السلام می‌گیرد و همراه او به مدینه می‌آید. از این سخن حضرت علی علیه‌السلام فهمیده می‌شود که حادثه هجوم زمانی روی داده است که هنوز مردم در مسجد با ابوبکر بیعت می‌کردند.

این مطلب قطعی است که بیعت عمومی با ابوبکر در همان روزهای اوّل ربیع الأول برگزار شد. از این ماجرا (به قرینه بیعت عمومی با ابوبکر) استفاده می‌شود که هجوم در همان روزهای اوّل ربیع الأول بوده است.

*** شاهد چهارم**

مسعودی که از دانشمندان بزرگ در قرن چهارم است، حوادث بعد از سقیفه را این‌گونه نقل می‌کند:

اَلَّفَ (عَليّ علیه‌السلام) الْقُرْآنَ وَ خَرَجَ إِلَى النَّاسِ... فَقالُوا لا حاجَةَ لَنا فِيهِ... فانْصَرَفَ عَنْهُمْ فَاَقَامَ اَميرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَ مَنْ مَعَهُ مِنْ شِيعَتِهِ في مَنازِلِهِمْ... فَوَجَّهُوا إِلَى مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ وَ اَحْرَقُوا بابَهُ وَ اسْتَخْرَجُوهُ مِنْهُ كَرْهاً وَ ضَغَطُوا سَيِّدَةَ النِّساءِ بِالْبابِ حَتَّى اَسْقَطَتْ مُحسناً.

علی علیه‌السلام قرآن را جمع‌آوری کرد و آن را به نزد مردم آورد و به آنان گفت: این کتاب خداست... مردم گفتند: ما نیازی به آن نداریم.. پس علی علیه‌السلام برگشت. او و عدّه‌ای از شیعیانش به

---

۱. الأمالی للمفید ص ۵۰، بحار الانوار ج ۲۸ ص ۲۳۲.

خانه‌های خود رفتند (وهیچ اقدامی نکردند) زیرا این وصیت پیامبر بود. پس مأموران به خانه او هجوم بردند و درِ خانه او را به آتش سوزاندند و به زور او را از خانه بیرون بردند و فاطمه علیها السلام را میان در و دیوار قرار دادند تا آنجا که محسن علیه السلام سقط شد.[1]

در این عبارت، حوادث پشت سر هم ذکر شده است، ابتدا ماجرای عرضه قرآن و بعد حادثه هجوم بیان شده است. از نظر تاریخی این امری قطعی است که حضرت علی علیه السلام قرآن را همان هفته اوّل ربیع الأول جمع‌آوری کرد و به مردم عرضه نمود. اگر بین عرضه قرآن و حادثه هجوم ۷۵ روز فاصله بود، عبارت «فَهَجَمُوا: سپس هجوم بردند» در متن بالا ذکر نمی‌شد.

---

۱. نقلاً عن بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۰۸.

## ماجرای قبالهٔ فدک

فقط هفت روز از شهادت پیامبر گذشته بود، که مأموران خلافت به خانه حضرت فاطمه علیها السلام هجوم بردند، آنان به خانه‌ای حمله‌ور شدند که جبرئیل بدون اجازه وارد آنجا نمی‌شد.

آری، ابوبکر عدّه‌ای را مأمور کرد تا هیزم‌های زیادی در آنجا جمع کنند، عُمَر شعلهٔ آتشی در دست گرفت و فریاد برآورد: «این خانه و اهل آن را در آتش بسوزانید».[۱]

عُمَر جلوتر رفت، هیزم‌ها را آتش زد، آتش زبانه کشید، حضرت فاطمه علیها السلام آمد تا درِ خانه را ببندد. عُمَر فرصت را غنیمت شمرد و با لگد به درِ خانه کوفت و آن را شکست، پس از آن همه هجوم آوردند...[۲]

اینجا بود که حضرت فاطمه علیها السلام بین در و دیوار قرار گرفت، صدای او در شهر طنین انداخت: «بابا! یا رسول الله! ببین با دخترت چه می‌کنند!».[۳]

این چه ظلمی و ستمی بود که آن مردم بر دختر پیامبر روا داشتند؟

❋ ❋ ❋

---

۱. الإمامة والسياسة ج ۱ ص ۱۹.

۲. فرأتهم فاطمة علیها السلام أغلقت الباب في وجوههم: تفسير العيّاشي ج ۲ ص ۶۷.

۳. بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۴.

چند روز از آن ماجرا گذشت، ابوبکر تصمیم گرفت تا «فَدَک» را از حضرت فاطمه علیها السلام بگیرد، او عدّه‌ای را به فدک فرستاد تا کارگزار حضرت فاطمه علیها السلام را از آنجا بیرون کنند.

خبر به حضرت فاطمه علیها السلام رسید، او تصمیم گرفت تـا بـه مسـجد بـرود و خطبهٔ مهم خود را بیان کند. او چادر بر سر نهاد و با گروهی از زنان به سوی مسجد روانه شد و در آنجا خطبه خواند.[۱]

«ماجرای فَدَک» چیست؟ ارتباط آن با حضرت فاطمه علیها السلام چیست؟

فدک، سرزمینی آباد و حاصلخیز بود، سرزمینی با چشمه‌های آب فراوان و نخلستان‌های زیاد که فاصلهٔ آن تا مدینه حدود ۲۸۰ کیلومتر بود.

در سال هفتم هجری، یهودیانِ قلعهٔ خیبر تصمیم گرفتند تا به مدینه حمله کنند، پیامبر باخبر شد و با لشکر خود به خیبر حرکت کرد و آنجا را محاصره کرد و با شجاعت و فداکاری حضرت علی علیه السلام، قلعهٔ خیبر گشوده شد و سپاه اسلام پیروز شد.

گروهی دیگر از یهودیان، در فدک زندگی می‌کردند، (فدک نزدیک خـیبر بود)، آنان با یهودیانِ خیبر برای دشمنی با اسلام هم‌پیمان شده بودند، ولی وقتی دیدند که اهل خیبر شکست خوردند به فکر صلح افتادند و فرستاده‌ای را با این پیام فرستادند: «ای محمّد! ما آماده‌ایم تا نیمی از فدک را به شما بدهیم و فرمانروایی شما را قبول کنیم». پیامبر این پیشنهاد را قبول کرد.

پیمان‌نامه صلح نـوشته شـد و سـرزمین فـدک بـدون هـیچ‌گونه جـنگ و

---

۱. الاحتجاج ج ۱ ص ۹۸، بحار الانوار ج ۲۹ ص ۲۲۰.

لشکرکشی تسلیم شد، اینجا بود که جبرئیل نازل شد و آیهٔ ششم سورهٔ «حَشْر» را برای پیامبر آورد: «آن غنائمی که در به دست آوردن آن، لشکرکشی نکرده‌اید، مالِ پیامبر است».

این‌گونه بود که خدا فدک را به پیامبر بخشید. پیامبر شخصی را در فدک به عنوان کارگزار خود معیّن کرد و سپس به مدینه بازگشت.

مدّتی گذشت، خدا آیه ۲۶ سورهٔ «إسراء» نازل را کرد: «حقّ خویشان خود را ادا کن!»، خدا این‌گونه از پیامبر خواست تا فدک را به حضرت فاطمه عليها السلام ببخشد. پیامبر هم سخن خدا را اطاعت کرد.[۱]

اینجا بود که حضرت فاطمه عليها السلام فدک را تحویل گرفت، از سال هفتم تا سال یازدهم، کارگزار او در آنجا بود، او هر سال، درآمد فدک را بین فقرا تقسیم می‌کرد.

وقتی ابوبکر حکومت را در دست گرفت به این نتیجه رسید که باید فدک را از حضرت فاطمه عليها السلام بگیرد، زیرا او می‌دانست که مردم بندهٔ دنیا هستند، اگر حضرت فاطمه عليها السلام درآمد فدک را بین فقرا تقسیم کند، فقرا به اهل‌بیت عليهم السلام علاقمند خواهند ماند.

ابوبکر عدّه‌ای را به فدک فرستاد و آنان کارگزار حضرت فاطمه عليها السلام را از آنجا بیرون کردند، وقتی خبر به حضرت فاطمه عليها السلام رسید، تصمیم گرفت به مسجد بیاید و در حضور مردم خطبه بخواند.

---

۱. شرح نهج البلاغة ج ۱۶ ص ۲۶۸، میزان الاعتدال ج ۳ ص ۱۳۵، الکافي ج ۱ ص ۵۳۴، الاحتجاج ج ۱ ص ۱۲۱، تفسیر فرات الکوفي ص ۲۳۷.

وقتی فدک غصب شد، حضرت فاطمه علیها السلام فرصت را غنیمت شمرد تا روشنگری نماید، سخنان او، فریاد حق‌طلبی و حق‌خواهی بود، او به میدان آمد تا سلطهٔ طاغوت را در هم بشکند، او با سخنان خود به همه تاریخ روشنایی بخشید و چراغی برافروخت تا راه رستگاری گم نشود.

* * *

تقریباً در روز هجدهم ربیع الأول حضرت فاطمه علیها السلام به مسجد رفت و خطبهٔ فدکیّه خود را در حضور مردم بیان کرد. از خطبه فدکیّه، بیست روز گذشت (یعنی از شهادت پیامبر، چهل روز گذشت)، اینجا بود که حضرت فاطمه علیها السلام صلاح دید یک بار دیگر نزد ابوبکر برود و از او بخواهد که فدک را به او پس بدهد. از این ماجرا به عنوان «ماجرای قبالهٔ فدک» یاد می‌شود.

پس ما دو ماجرا در این موضوع داریم:

الف. خطبهٔ فدکیّه

ب. ماجرای قبالهٔ فدک

دقّت کنید: زمان خطبهٔ فدکیّه ۲۰ روز بعد از شهادت پیامبر بوده است، ولی ماجرای قبالهٔ فدک تقریباً چهل روز بعد از شهادت پیامبر بوده است. (بین خطبه فدکیّه و ماجرای قبالهٔ فدک تقریباً ۲۰ روز فاصله است).

در ماجرای قبالهٔ فدک، ابوبکر از حضرت فاطمه علیها السلام می‌خواهد شاهد بیاورد. حضرت فاطمه علیها السلام به سراغ خانمی به نام «اُمّ‌اَیْمَن» می‌رود و او به عنوان شاهد شهادت می‌دهد که پیامبر فدک را به حضرت فاطمه علیها السلام عطا کرده بود. ابوبکر چاره‌ای نمی‌بیند،نوشته‌ای را به حضرت فاطمه علیها السلام می‌دهد، در آن

نوشته آمده است که فدک از آنِ حضرت فاطمه علیها السلام است، آن نوشته به «قبالهٔ فدک» مشهور شده است.

حضرت فاطمه علیها السلام از مسجد بیرون می‌آید، خبر به گوش عُمَر می‌رسد، او با عجله می‌آید و در میان کوچه به حضرت فاطمه علیها السلام می‌رسد و از او می‌خواهد تا قبالهٔ فدک را بدهد ولی او خودداری می‌کند، اینجاست که عُمَر به حضرت فاطمه علیها السلام لگد می‌زند و ... .[۱]

این حادثه تقریباً در روز هشتم ماه ربیع الثانی روی داده است، البته در یک نقل آمده است که حضرت محسن علیه السلام نیز در این حادثه سقط شده است.

ولی شواهد تاریخی متعددی از سقط شدن حضرت محسن علیه السلام در روز هجوم اصلی به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام حکایت دارد و گفتیم حادثهٔ هجوم در هفتهٔ اوّل ربیع الأول روی داده است.

یکی از دوستانم در این بحث، احتمالی داده‌اند، من آن احتمال را در اینجا ذکر می‌کنم: وقتی جنین در رحم جان می‌دهد، مدّتی طول می‌کشد تا آن جنین از بدن مادر خارج شود، خصوصاً در زمان قدیم که امکانات امروزی پزشکی وجود نداشت. احتمال دارد که حضرت محسن علیه السلام در روز پنجم ربیع الأول در اثر آن ضربه‌ها به قتل رسیده باشد ولی خارج شدن او از بدن، بعد از ماجرای قبالهٔ فدک باشد. (ماجرای قباله فدک در روز هشتم ربیع الثانی بوده است).

این سخن، یک احتمال است و بر اساس آن می‌توان بین دو نقل تاریخی،

---

۱. هلمّیه إليّ فقال عمر: هَلُمّیهِ اِلیّ، فاَبَتْ اَنْ تدفَعَه الیه فَرَفَسَها برجلِهِ...: الاختصاص ص ۱۸۵ .

جمع نمود. به هر حال، شهادت حضرت محسن علیه‌السلام در همان حادثه هجوم (روز پنجم ربیع الأول) روی داده است.

* * *

چرا عُمَر این‌قدر به «فدک» حسّاس بود؟ چرا او اصرار داشت کـه نـوشتهٔ ابوبکر را پاره کند؟

علّت روشن است، اگر حضرت فاطمه علیهاالسلام موفّق می‌شد فدک را پس بگیرد، مردم می‌فهمیدند که حق بـا اوست و ایـن یک پـیروزی بـزرگ بـود، ولی حضرت فاطمه علیهاالسلام کسی نبود که آرام بنشیند و به این قانع شود، وقتی فردا فرا می‌رسید او بار دیگر، نزد ابوبکر می‌آمد و به او می‌گفت: «تو این مـقام خلافت را غصب کرده‌ای؟ حضرت علی علیه‌السلام خلیفه پیامبر است و تو باید این حکومت را به او واگذار کنی».

ابوبکر خیال می‌کرد که مـاجرای فـدک، هـدف حـضرت فـاطمه علیهاالسلام است، ابوبکر تصور می‌کرد که حضرت فاطمه علیهاالسلام آمده است تا ثروت خویش را پس بگیرد، برای همین آن نوشته را نوشت و به او داد، ولی عُمَر می‌دانست که بعد از فدک، نوبت به حکومت می‌رسد، اگر امروز حضرت فاطمه علیهاالسلام فدک را بگیرد، فردا هم می‌آید و حکومت را از آنان می‌گیرد، هدف اصلی حـضرت فاطمه علیهاالسلام این بود که حجّت خدا را بـه رأس جـامعه بـازگردانـد و حکـومت طاغوت را از بین ببرد.

* * *

در ماجرای قبالهٔ فدک، عُمَر به حضرت فاطمه علیهاالسلام لگد زد.

متن این ماجرا چنین است:

فَرَفَسَها برجلِهِ.

پس عُمَر با پای خود به او لگد زد.

در این گزارش از واژه «رَکَلَ» استفاده نشده است، «رَکَلَ» دقیقاً به معنای «لگد» است، ولی واژه «رَفَسَ» معنای بیشتری دارد. در زبان عربی می‌گویند: «رَفَسَ الطعامَ: غذا را کوبید و آن را له کرد».

وقتی می‌خواهند غذایی را بکوبند، به آن، یک ضربه نمی‌زنند، گوشتی که در غذا است باید بارها کوبیده شود و ضربه ببیند تا له شود.

از طرف دیگر به ضربه‌ای که کسی بر سینه دیگری می‌زند، «رَفَسَ» می‌گویند.[1]

به هر حال از عبارت «فَرَفَسَها برجلِهِ» چنین برداشت می‌شود: آن شخص ابتدا به حضرت فاطمه علیها السلام لگد می‌زند و آن حضرت بر روی زمین می‌افتد، پس آن شخص فرصت را غنمت می‌شمارد و با لگد به سینه و پهلوی حضرت فاطمه علیها السلام، ضربه‌های متعدد و محکم می‌زند تا آنجا که استخوان دنده‌ها آن حضرت به سختی شکسته می‌شود.

آری، در ماجرای هجوم به خانه (که هفته اوّل ربیع الاول روی داد) حضرت فاطمه علیها السلام در اثر قرار گرفتن بین در و دیوار آسیب دید، در ماجرای قباله فدک، آن صدمه‌ها دوچندان شد.

---

۱. ورَفَسَه يَرْفُسُه رَفْساً: ضربه في صدره برجله... ورَفَسَ اللحمَ وغيره من الطعام رَفْساً: دَقَّه: لسان العرب ج ۷ ص ۱۰۰.

حضرت فاطمه‌علیها‌السلام بیمار بود، ولی باز هم از حضرت علی علیه‌السلام دفاع می‌کرد، او نزد ابوبکر آمد و از او قبالهٔ فدک را گرفت، اینجا بود که عُمَر تصمیم گرفت تا کار را یکسره کند، در آن روز کوچه خلوت بود، کسی در آنجا نبود.

لگدهای محکم... خدا می‌داند که آن روز در کوچه بر حضرت فاطمه‌علیها‌السلام چه گذشت...

پس از این حادثه، حضرت فاطمه‌علیها‌السلام دست به دیوار گرفت و با زحمت بسیار خود را به خانه رساند (چه بسا خبر به زنان بنی‌هاشم رسیده باشد و آنان کمک آن حضرت آمده باشند چون کسی که استخوان‌های سینه‌اش شکسته است هرگونه حرکت برایش بسیار سخت و دردآور است).

وقتی حضرت فاطمه‌علیها‌السلام به خانه رسید در بستر افتاد و دیگر نتوانست از خانه خارج شود، این دقیقاً همان چیزی بود که عُمَر به دنبال آن بود. او با آن ظلم خود، حضرت فاطمه‌علیها‌السلام را زمین‌گیر کرد تا نتواند از خانه خارج شود. آن گزارش‌های تاریخی که می‌گوید حضرت فاطمه‌علیها‌السلام همواره در بستر بود، به بعد از این حادثه، اشاره دارد.[۱]

آیا حضرت فاطمه‌علیها‌السلام دست از مبارزه با طاغوت کشید؟ او دیگر توان نداشت راه برود، نمی‌توانست از خانه بیرون بیاید، بیشتر مردم جرأت نداشتند به خانه او بیایند زیرا از حکومت می‌ترسیدند، ولی حضرت فاطمه‌علیها‌السلام با گریه‌های خود از حقّ و حقیقت دفاع کرد و لرزه بر اندام آن

---

۱. لزمت فراشها أسفاً وکمداً حتی لحقت رسول الله بعد سبعین یوماً من وفاته: شرح الاخبار ج ۳ ص ۳۳، ونالها من القوم ما نالها لزمت الفراش، ونحل جسمها: دعائم الاسلام ج ۱ ص ۲۳۲.

حکومت نفاق انداخت.

پیامبر گفته بود: «دخترم، حضرت فاطمه پارهٔتن من است، هـر کس او را بیازارد مرا آزرده است».[۱]

مردم این سخن پیامبر را به یاد داشتند، گریه‌های حضرت فاطمه علیها السلام همه آنان را به فکر فرو می‌برد، چرا تنها یادگار پیامبر این‌گونه اشک مـی‌ریزد، آری، حضرت فاطمه علیها السلام با گریه خود حقّ را یاری کرد، حضرت فاطمه علیها السلام تا زنده بود دست از یاری امام‌زمان خود برنداشت.

* * *

توجّه به ماجرای قبالهٔ فدک می‌تواند اشکالات زیادی را جوابگو باشد. من در اینجا به برخی از آن اشکـالات (کـه بـعضی‌ها مـطرح مـی‌کنند) اشـاره می‌کنم:

۱ – حضرت فاطمه علیها السلام چگونه می‌توانست به زیارت عـمویش حـمزه در قبرستان احد برود؟

۲ – حضرت فاطمه علیها السلام چگونه توانست به مسجد برود و خطبه بخواند؟

۳ – حضرت فاطمه علیها السلام چگونه به بیت‌الأحزان مـی‌رفت و در آنـجا گـریه می‌کرد؟[۲]

---

۱. صحيح البخاري ج ۴ ص ۲۱۰، ۲۱۹، صحيح مسلم ج ۷ ص ۱۴۱، مسند أحمد ج ۴ ص ۵، سنن الترمذي ج ۵ ص ۳۶۰، المستدرك ج ۳ ص ۱۵۹، تاريخ مدينة دمشق ج ۳ ص ۱۵۶، تهذيب الكمال ج ۳۵ ص ۲۵۰، مجمع الزوائد ج ۴ ص ۲۵۵، المعجم الكبير ج ۲۰ ص ۲۰.

۲. در بعضی از نقل‌ها آمده است که فاطمه علیها السلام چهل بار به خانه مردم رفت و از آنان طلب یاری کرد، البتّه در فصل دوم کتاب اشاره می‌کنیم که طلب یاری فاطمه علیها السلام فقط سه شب بوده است، این اشکال هم با توجه به

برخی افراد با طرح این سؤالات تلاش می‌کنند به این نتیجه برسند که ماجرای هجوم در روزهای اوّل ماه ربیع الأول نبوده است، ولی پاسخ این سؤالات روشن است: اصل بیماری حضرت فاطمه عليها السلام و سقط حضرت محسن عليه السلام در ماجرای هجوم به خانه (در هفتهٔ اوّل ربیع الأول) اتفاق افتاد، ولی آنچه از آن به عنوان تشدید بیماری و بستری حضرت فاطمه عليها السلام یاد می‌شود در حادثه قبالهٔ فدک (و در روزهای آخر ماه ربیع الثانی) روی داده است.

تأکید می‌کنم حضرت فاطمه عليها السلام قبل از حادثه «قبالهٔ فدک» بیمار بود، اصل این بیماری به خاطر حادثه جانگداز هجوم به خانه بود، ولی به هر حال، او هنوز توانایی برای بیرون آمدن از خانه را داشت. هر چند راه رفتن برای او سخت بود، ولی هر طور بود از خانه خارج می‌شد، گاهی به بیت الأحزان (خانهٔ غم‌ها که در قبرستان بقیع قرار داشت) می‌رفت، گاهی هم به زیارت عمویش حمزه در قبرستان احد می‌رفت و...

در ماجرای «قبالهٔ فدک»، عُمَر بار دیگر حضرت فاطمه عليها السلام را زد، او به قصد این که دیگر حضرت فاطمه عليها السلام را زمین‌گیر کند، این کار را انجام داد.

* * *

حدیثی از امام‌باقر عليه السلام نقل شده است، آن حدیث می‌گوید: «بیماری حضرت فاطمه عليها السلام ۵۰ شب بعد از شهادت پیامبر آغاز شده است».[۱]

---

ماجرای قبالهٔ فدک حل می‌شود، در واقع آن چهل طلب‌یاری قبل از قباله فدک بوده است.

۱. عن ابی جعفر عليه السلام: بدو مرض فاطمة عليها السلام بعد خمسین لیلة من وفاة رسول الله...: بحار الانوار ۴۳ ص ۲۱۰

بعضی‌ها خواسته‌اند از این روایت استفاده کنند که حادثهٔ هجوم ۵۰ روز بعد از شهادت پیامبر روی داده است، در صورتی که این حدیث به «آغاز شدّت بیماری» حمل می‌شود، ظلم عُمر به حضرت فاطمه علیها السلام در ماجرای قبالهٔ فدک باعث شد تا زمین‌گیر شدن دختر پیامبر آغاز شود.

* * *

لازم به ذکر است که در روایت دیگری چنین آمده است: «پس حضرت فاطمه علیها السلام مریض شد و بیماری او چهل شب طول کشید».[1]

عدّه‌ای خواسته‌اند از این روایت چنین استفاده کنند: «حضرت فاطمه علیها السلام بعد از پیامبر ۷۵ یا ۹۵ روز زنده بود، در اینجا بیماری او چهل شب بیان شده است، پس ماجرای هجوم ۳۵ یا ۵۵ روز بعد از شهادت پیامبر بوده است».

در جواب این سخن چنین می‌گوییم: ادّله متعددی دلالت می‌کند که هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام در هفته اوّل ربیع الأول بوده است، از طرف دیگر ماجرای قبالهٔ فدک تقریباً در روز چهلم بعد از شهادت پیامبر روی داده است. این روایت هم آغاز شدت بیماری حضرت فاطمه علیها السلام را گزارش می‌کند.

---

نقلاً من «مصباح الانوار».

۱. رُوِيَ اَنَّها ما زالَتْ بَعْدَ اَبِيها مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ ناحِلَةَ الْجِسْمِ مُنْهَدَّةَ الرُّكْنِ باكِيَةَ الْعَيْنِ مُحْتَرِقَةَ الْقَلْبِ... ثُمَّ مَرِضَتْ وَ مَكَثَتْ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً: مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۶۲.

## اوّلین شهید ولایت

علاقمندان به اهل‌بیت‌علیهم‌السلام در هفته اوّل ربیع الأول برای حضرت محسن علیه‌السلام مجلس عزا می‌گیرند، روشن است که این کاری پسندیده است، در آن روزها مصیبت‌های فراوانی بر اهل‌بیت‌علیهم‌السلام وارد شده است: هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه‌علیهاالسلام، سوزاندن درِ خانه، هجمه‌های دردناک به آن حضرت، و شهادت حضرت محسن علیه‌السلام.

آری، آن روزها، روزهای غم و اندوه اهل‌بیت‌علیهم‌السلام است، هر کس که محبّت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام را به سینه دارد، در قلب خود غمی بزرگ می‌یابد و با حضور در مجلس عزاداری تلاش می‌کند خود را در زمرهٔ شیعیان واقعی قرار دهد.

روزهای اوّل ربیع، روزهای غم و اندوه حضرت فاطمه‌علیهاالسلام است، تاریخ هرگز این سخنان حضرت فاطمه‌علیهاالسلام را از یاد نمی‌برد که چنین نجوا می‌کرد: «بر من مصیبت‌هایی وارد شد که اگر بر روزها وارد می‌شد، همانند شب سیاه می‌گشتند».[1]

کسی که حضرت فاطمه‌علیهاالسلام را دوست دارد چگونه می‌تواند در روزهایی که حضرت فاطمه‌علیهاالسلام بین در و دیوار قرار گرفته است و به او ظلم‌های فراوان شده است، اندوهناک نباشد!

---

۱. مناقب ابن شهر آشوب ج ص ۲۴۲.

با توجّه به آنچه بیان شد، روشن است که عزاداری در آن ایّام امری پسندیده است و مرهمی بر داغ‌های دل حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد.

* * *

مدّتی قبل شنیدم که شخصی «ایام عزاداری برای حضرت محسن علیه السلام» را بدعت خوانده است و گفته است که این عزاداری، قبلاً نبوده است و به تازگی رواج یافته است، پس بدعت است!

وقتی من این مطلب را شنیدم، تعجّب کردم و با خود گفتم: «چطور شده است آن شخص معنای بدعت را نمی‌داند؟».

اگر اختصاص چند روز به یک مناسبت خاص، بدعت است پس باید مثلاً «هفته حجّ» هم بدعت باشد!

چند سالی است که اوّل ماه ذی‌القعده در صدا و سیما، برنامه‌های مختلفی به مناسبت هفتهٔ حجّ اجرا می‌شود، مسؤولان در این هفته دربارهٔ اهمیت حجّ پیام می‌دهند، تا چند سال پیش، هیچ اثری از هفته حجّ وجود نداشت، آیا کسی جرأت دارد که هفته حج را بدعت اعلام کند؟ همین سخن را درباره «هفتهٔ وقف» هم می‌توان گفت.

مناسب است در اینجا درباره «بدعت» توضیحی بدهم، علامهٔ مجلسی در تعریف «بدعت» چنین می‌گوید:

البِدْعَةُ في الشَّرعِ ما حَدَثَ بَعْدَ الرَّسُول صلی الله علیه و آله وَلَمْ يَرِدْ فِيه نَصٌّ عَلَى الْخُصُوصِ وَلايَكُونُ داخِلاً فِي العُمُوماتِ.

بدعت در دین این است: هر امری بعد از پیامبر در دین ایجاد

شود و هیچ دلیل خاصی برای آن نباشد و داخل در برخی از دلیل‌های عام هم نباشد.

با این تعریف، دهه حج، بدعت نیست، زیرا این امر اگر چه به تازگی ایجاد شده است و دلیل خاصی هم برای آن نیست، ولی ما دلیل‌های کلّی برای اهمیت حجّ داریم، اصل وجوب حجّ در قرآن و سنّت ثابت است، برای همین اگر یک هفته را به این نام بنهیم بدعت نیست.

به همین دلیل، اگر شیعیان در هفتهٔ اوّل ربیع الأول برای حضرت محسن علیه‌السلام عزاداری کنند، این کار آنان بدعت نیست، زیرا ادّله زیادی، مستحب بودن عزاداری برای اهل‌بیت علیهم‌السلام را ثابت می‌کند که در اینجا به سه حدیث آن اشاره می‌کنم:

❊ حدیث اوّل

حضرت علی علیه‌السلام فرمود «خدا برای ما شیعیانی قرار داده است که آنان ما را یاری می‌کنند، در شادی ما، شاد هستند و در غم ما، اندوهگین می‌باشند... آنان از ما هستند».[1]

❊ حدیث دوم

امام‌صادق علیه‌السلام به یکی از شیعیانش چنین فرمود: «خدا به اشک تو نظر رحمت کند! بدان تو در شمار دلسوختگان ما به شمار می‌آیی، همان کسانی که در شادی ما، شاد هستند و با اندوه ما، غمگین می‌شوند، بدان در هنگام

---

۱. تحف العقول ص ۱۲۳.

مرگ، پدران من بر بالین تو حاضر خواهند شد...».[۱]

**❊ حدیث سوم**

امام‌رضا ﷺ به یکی از یارانش به نام «ابن‌شَبیب» فرمود: «اگر دوست داری که در بهشت همراه ما باشی، پس در هنگام حزن و اندوه ما، اندوهگین باش و در وقت شادمانی ما شاد باش!».[۲]

روشن و آشکار است که هیچ‌کس نمی‌خواهد در آن ایّام، مردم را مجبور کند تا عزاداری کنند، هر کس که محبّت اهل‌بیت ﷺ را در دل دارد و مشتاق است تا در زمره شیعیان واقعی آنان باشد به هر صورتی که بتواند حزن و اندوه خود را نشان می‌دهد.

❊ ❊ ❊

شخص دیگری هم از عزاداری شیعیان برای حضرت محسن ﷺ اظهار تعجّب کرده است و چنین گفته است: «چرا برای کسی که سقط شده است و اصلاً به دنیا نیامده است عزاداری می‌کنید؟». او خیال کرده است که چون حضرت محسن ﷺ هنوز به دنیا نیامده، شهید شده است پس از مقام او کاسته می‌شود و حزن و اندوه شهادت او کمتر است.

در این راستا، پاسخ به چند سؤال نیکوست:

اگر سقط شدن حضرت محسن ﷺ باعث شده است که از مقام او کاسته شود، پس چرا خدا در روز قیامت، قبل از هر موضوع دیگری، درباره شهادت

---

۱. کامل الزیارات ص ۲۰۳، جامع احادیث الشیعة ج ۱۲ ص ۵۵۴.

۲. الأمالي للصدوق ص ۱۳۰، عیون أخبار الرضا ﷺ ج ۱ ص ۳۰۰، الإقبال ج ۳ ص ۳۰.

او دادخواهی می‌کند؟

اَوَّلُ مَنْ یُحْکَمُ فیهِ مُحسنُ بنُ عَلیٍّ علیهما السلام في قاتِلِهِ.

در روز قیامت، خدا قبل از هر چیز، دربارهٔ قاتل محسن علیه السلام دادخواهی می‌کند.[1]

در طول تاریخ بشر، شهیدان زیادی، مظلومانه به شهادت رسیدند ولی چرا خدا قبل از دادخواهی خون آنان، به دادخواهی از حضرت محسن علیه السلام می‌پردازد؟ آیا این نشانه‌ای از مقام والای آن حضرت نیست؟

حضرت محسن علیه السلام یکی از پرچم‌های حقانیّت شیعه است، او یکی از سندهای حقانیّت حضرت فاطمه و حضرت علی علیهما السلام است، همانگونه که حضرت علی‌اصغر علیه السلام، یکی از سندهای حقانیّت امام‌حسین علیه السلام است.

کسانی که به دنیا نیامدن حضرت محسن علیه السلام را نشانه مقام کم او می‌دانند، پس دربارهٔ حضرت علی‌اصغر علیه السلام چه می‌گویند؟ چگونه است که بزرگان علمای راستین شیعه، در هنگام گرفتاری دست توسّل به حضرت علی‌اصغر علیه السلام می‌زنند و خدا را به حق او سوگند می‌دهند.

کسی که امروز سقط شدن را نشانه مقام کم حضرت محسن علیه السلام می‌داند (و می‌گوید نباید برای او عزاداری کرد)، ممکن است فردا بگوید: «حضرت علی‌اصغر هم نوزادی بیش نبود، او با آن سن کم خود نمی‌تواند به درجه بالای کمال برسد. او فرصت چندانی نداشت! چرا در همهٔ جهان تشیّع، برای

---

۱. کامل الزیارات ص ۵۵۱، در بعضی از نسخه‌ها حرف «و» قبل از «فی قاتله» ذکر شده است.

او عزاداری می‌کنند؟».

روشن و آشکار است که این سخن باطل است، مقام اهل‌بیت‌علیهم‌السلام به سن و سال نیست، چرا عدّه‌ای چنین سخنانی را در جامعه مطرح می‌کنند؟ هدف آنان از این سخنان چیست؟

باید در این ماجرا به «عالم ذَرّ» توجّه کرد، حقیقت انسان که فقط در این دنیای مادی خلاصه نمی‌شود، خدا آدم‌علیه‌السلام را آفرید، فرزندان او را به صورت ذرّه‌های کوچکی آفرید و با آنان سخن گفت. آنان خدا را شناختند. آن روز، روز میثاق بزرگ بود. آری، «ذَرّ» به معنای «ذرّات ریز» می‌باشد، برای همین به آن مرحله از خلقت بشر، «عالم ذَرّ» می‌گویند.[1]

خدا همه را به ایمان فراخواند، عدّه‌ای که زودتر از دیگران جواب دادند، در این دنیا پیامبر یا امام شدند، سپس مؤمنان بودند که به توحید ایمان آوردند.

روح حضرت محسن‌علیه‌السلام آن‌قدر با عظمت بود که شایستگی آن را داشت اوّلین شهید راه ولایت بشود، او در عالم ذرّ به آن درجه از کمال رسید که در این دنیا، اوّلین شهید ولایت گشت.

هر جا که مصیبت حضرت فاطمه‌علیهاالسلام ذکر می‌شود، از حضرت محسن‌علیه‌السلام هم یاد می‌گردد، چرا که او مظلومیّت را از مادر خویش به ارث برده است، چشمی که برای مادرش بگرید، برای او هم اشک می‌ریزد، نام مادر با نام او عجین شده است. حضرت محسن‌علیه‌السلام هم در این دنیا و هم در آخرت، یکی از سندهای حقانیّت اهل‌بیت‌علیهم‌السلام است.

---

۱. الکافي ج ۲ ص ۷، التوحید ص ۳۳۰، علل الشرایع ج ۲ ص ۵۲۵.

## بررسی روز هجوم

حادثهٔ هجوم و شهادت حضرت محسن علیه‌السلام در هفتهٔ اوّل ربیع الأول بوده است، مناسب است که در آن هفته مجالس عزا برگزار شود و همهٔ ما ارادت خود را به اهل‌بیت علیهم‌السلام نشان بدهیم. روز ۳ و ۵ و ۷ ربیع الأول به عنوان روز شهادت حضرت محسن علیه‌السلام ذکر شده است، ولی نظر ما بر این است که شهادت آن حضرت در روز پنجم بوده است. به این مطالب توجّه کنید:

۱ – در روز دوشنبه ۲۸ ماه صفر، پیامبر از دنیا رفت، خط نفاق در همان روز در سقیفه، ابوبکر را به عنوان خلیفه معین نمود و کسانی که در سقیفه بودند با ابوبکر بیعت کردند.

۲ – در روز ۲۹ ماه صفر، مراسم بیعت عمومی با ابوبکر در «مسجد» برگزار شد.

۳ – حضرت علی علیه‌السلام پیکر پیامبر را بعد از دو روز دفن نمودند (پیکر پیامبر، سحر روز چهارشنبه دفن شد)، زیرا در این مدّت مردم سرگرم بیعت با ابوبکر بودند و برای نماز خواندن بر پیکر پیامبر حاضر نشدند.

۴ – حضرت علی علیه‌السلام سه شب از مردم طلب یاری نمود، سه روز دیگر مشغول جمع‌آوری قرآن بود (در این سه روز از خانه بیرون نیامد). جمع این روزها، شش روز می‌شود.[۱]

---

۱. فأقسم انّه لایضع عن ظهره ردائه حتی یجمع القرآن، فجلس في بيته ثلاثة أيام حتی جمع القرآن:

لازم است ما به گذشت شش روز از بیعت عمومی با ابوبکر (که در ۲۹ ماه صَفَر بود) توجّه کنیم، شش روز بعد از ۲۹ ماه صفر، روز پنجم ربیع الأول است و به نظر می‌رسد که حضرت محسن علیه‌السلام در همین روز به شهادت رسیده است. فراموش نکنیم که سرتاسر هفتهٔ اوّل ربیع الأول، روزهای حزن و اندوه اهل‌بیت علیهم‌السلام است، مهم این است که در این هفته، مجالسی بر پا بشود و در آن، اعتقادات صحیح شیعه و مظلومیّت اهل‌بیت علیهم‌السلام روایت شود.

امید است همه ما در زمرهٔ کسانی باشیم که به این سخن امام‌رضا علیه‌السلام عمل کرده باشیم: «اگر دوست داری که در بهشت همراه ما باشی، پس در هنگام حزن و اندوه ما، اندوهگین باش و در وقت شادمانی ما شاد باش!».[۱]

❊ ❊ ❊

هفت روز از شهادت پیامبر گذشت، روز پنجم ربیع الأول فرا رسید، دشمنان به خانه‌ای حمله بردند که جبرئیل بدون اجازه به آنجا وارد نمی‌شد، آنان آن خانه را به آتش کشیدند و داغ بزرگی بر دل دوستان خدا نهادند که فقط با ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام مرهم می‌یابد، روزی که او ظهور کند، چه روز باشکوهی خواهد بود! او می‌آید تا از دشمنان انتقام بگیرد، در آن روز، آن دشمنان به امر خدا زنده می‌شوند تا محاکمه شوند و در آتشی بس بزرگ سوزانده شوند...[۲]

---

فهرست ابن ندیم ص ۳۰، اعیان الشیعة ج ۱ ص ۸۹.

۱. الأمالي للصدوق ص ۱۳۰، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ج ۱ ص ۳۰۰.

۲. دلائل الإمامة ص ۴۵۵.

# فصل دوم

# نقد دیدگاه دیگر

## شرح ماجرا

سخن گفتیم که شواهد تاریخی نشـان مـی‌دهد حـادثه هـجوم بـه خـانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام و شهادت حضرت محسن علیه السلام در روز پنجم ماه ربیع الأول روی داده است و شیعیان در آن روز، آن حادثه را یادآوری می‌کنند و برای حضرت محسن علیه السلام عزاداری می‌کنند.

به تازگی نویسنده‌ای به نـام آقـای مـحمّدهادی یـوسفی غـروی، دیـدگاه دیگری را مطرح نموده است، او مطالب خود را در یک سخنرانی بیان کرد و بعداً به صورت مقاله‌ای در پاییز سال ۱۳۸۹ در فصل‌نامه «تاریخ در آیـینه پژوهش» به چاپ رسید.

**توجّه کنید**: در این کتاب، هر کجا عـبارت «**آن سـخنران**» را ذکـر مـی‌کنم، منظور ایشان می‌باشد.

سخنان ایشان را می‌توان در دو مرحله مطرح کرد:

**❊ مرحلهٔ اوّل**

او احتمال می‌دهد که حادثهٔ هجوم ۵۰ یا ۷۵ روز بعد از رحلت پیامبر روی داده است. وی می‌گوید: «**حمله و هجوم به خانه علی و فاطمه علیهما السلام که در پی آن بیعت اجباری از علی علیه السلام صورت گـرفت، حـدود ۵۰ روز یـا ۷۵ روز پس از**

**رحلت رسول اکرم بوده است».**[1]

*** مرحلهٔ دوم**

او تأکید می‌کند حادثهٔ هجوم ۷۵ روز بعد از رحلت پیامبر بوده است. وی تصریح می‌کند در روز سیزدهم ماه جَمادی الأول (که شیعیان به عنوان فاطمیّه اوّل عزاداری می‌کنند) ماجرای هجوم روی داده است. او چنین می‌گوید: «**روایات دالّ بر شهادت فاطمه علیها السلام ۷۵ روز پس از رحلت پیامبر، باید حمل بر حوادث حملهٔ به خانه فاطمه علیها السلام شود**».

از این سخن چنین برداشت می‌شود که عزاداری در هفتهٔ اوّل ربیع الأول و همچنین عزاداری در فاطمیّه اوّل (به عنوان شهادت حضرت فاطمه علیها السلام) مناسبتی ندارد (زیرا طبق این نظر، در فاطمیّه اول، حضرت فاطمه علیها السلام به شهادت نرسیده است).

به هر حال، این سخنان در جامعه منتشر شد و بر اساس آن، عدّه‌ای به مجالس عزاداری حضرت محسن علیه السلام (که در هفتهٔ اوّل ربیع الأول برگزار می‌شود) اشکال گرفتند و اقامهٔ عزا در آن زمان را ناپسند جلوه دادند.

عدّه‌ای هم پا را فراتر گذاشتند و فاطمیّه اوّل را زیر سؤال بردند در حالی که فاطمیّه اوّل مطلبی است شیخ کلینی در معتبرترین کتاب شیعه (که اصول

---

۱. تاریخ در آیینه پژوهش، سال هفتم شماره سوم، پاییز ۱۳۸۹ ص صفحه ۱۴.

کافی نام دارد) از آن سخن گفته است.[1]

لازم است اشاره کنم که **آن سخنران** ، یک بحث تاریخی را در یک نشست علمی مطرح کرد و برای ما روشن و آشکار است که ایشان در مقام اعتراض بر اصل مراسم عزاداری برای حضرت فاطمه‌عليها‌السلام و حضرت محسن عليه‌السلام نبود، ولی کسانی که دوست داشتند از دردها و رنج‌های حضرت فاطمه‌عليها‌السلام کمتر سخن گفته شود فرصت را غنیمت شمردند، از فضای پیش‌آمده بهره بردند، هدف آنان این بود تا در هفتهٔ اوّل ربیع الأول دیگر کسی از جنایات دشمنان حضرت فاطمه‌عليها‌السلام سخن نگوید، زیرا آنان از این که جامعه آن دشمنان را به بدی یاد کند، ناراحت بودند.

آنان چنین هدفی را دنبال می‌کردند و غافل بودند که **آن سخنران** ، خودش از ستم‌هایی که به حضرت فاطمه‌عليها‌السلام روا شد، سخن گفته است و آن حضرت را «شهیدهٔ مظلومه» می‌داند و از شهادت حضرت محسن عليه‌السلام دفاع کرده است.

* * *

دیگر وقت آن است که اصل سخنان **آن سخنران** را مطرح کنم، او برای اثبات دیدگاه خود، سه دلیل زیر را ذکر می‌کند:

**دلیل اول: طلب یاری حضرت فاطمه‌عليها‌السلام**

---

۱. بقيت بعد أبيها خمسة وسبعين يوماً...: الكافي ج ۱ ص ۴۵۸.

**دلیل دوم: خطبهٔ فدکیّه**

**دلیل سوم: ماجرای بُرَیده**

اکنون وارد بحث می‌شوم و در ادامه با بررسی شواهد تاریخی به بررسی و نقد این سه دلیل می‌پردازم.[۱]

---

۱. آن نویسنده، ماجرای بریده را به عنوان دلیل اوّل خود ذکر می‌کند، ولی ما در این کتاب (برای ساختار بهتر کتاب) آن ماجرا را به عنوان دلیل سوم ذکر می‌کنیم.

## * نقد دلیل اوّل

بعد از بیعت مردم با ابوبکر، حضرت علی علیه‌السلام تصمیم گرفت تا حجّت را بر مردم تمام کند، برای همین شب‌ها همراه با حضرت فاطمه علیها‌السلام به خانه مسلمانان می‌رفتند و از آنان طلب یاری می‌کردند.

سلمان یکی از یاران حضرت علی علیه‌السلام است، او طلب یاری حضرت فاطمه علیها‌السلام از مردم را نقل کرده است، البتّه در منابع اهل‌سنّت هم گزارش‌هایی از این ماجرا وجود دارد.[1]

یکی از دلیل‌هایی که آن سخنران برای اثبات نظر خود به آن استناد می‌کند، همین طلب یاری حضرت فاطمه علیها‌السلام است، او چنین می‌گوید:

**بنا بر نقل سلمان فارسی، پس از غصب خلافت و فدک، امیرالمؤمنین علیه‌السلام همراه حضرت فاطمه علیها‌السلام و حسن و حسین علیهما‌السلام شب هنگام به درِ خانه مهاجران و انصار رفته و آنان را به همراهی برای بازپس‌گیری حقّ خویش فرا خواندند... پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که تا زمان ملاقات‌های شبانه آن حضرت با مهاجران و انصار، هنوز حمله‌ای به خانه او صورت نگرفته بود، زیرا در صورتِ وقوع حمله، آن حضرت دیگر توان رفتن به درِ خانه تعداد**

---

۱. الامامة و السیاسة ج ۱ ص ۱۹.

**زیادِ مهاجران و انصار را نداشت.**

این سخن **آن سخنران** را می‌توان در سه مطلب خلاصه کرد:

۱ – غصب فدک روز دهم ربیع الأول روی داده است.

۲ – بعد از غصب فدک، حضرت فاطمه‌علیها‌السلام برای طلب یاری به در خانه مسلمانان رفته است.

۳ – حضرت فاطمه‌علیها‌السلام باید در آن زمان، سالم باشد، پس حادثه هجوم تا قبل از روز دهم ربیع الأول روی نداده است.

**آن سخنران** به سخن سلمان استناد می‌کند که در کتاب «سُلَیم بن قیس» آمده است، این کتاب با عنوان «اسرار آل محمّد» به زبان فارسی، ترجمه و چاپ شده است.

## نقد و بررسی

وی در سخن خود می‌گوید: «بنا بر نقل سلمان فارسی، پس از غصب خلافت و فدک، امیرالمؤمنین علیه‌السلام همراه حضرت فاطمه‌علیها‌السلام...». در حالی که وقتی ما به کلام سلمان مراجعه می‌کنیم عبارت «غصب فدک» را نمی‌یابیم.

سلمان در آغاز سخن خود چنین می‌گوید: «من نزد حضرت علی علیه‌السلام آمدم در حالی که او پیامبر را غسل می‌داد و به او خبر دادم که چه حوادثی روی داده است و ابوبکر بر بالای منبر پیامبر نشسته است و مردم با او بیعت می‌کنند، حضرت علی علیه‌السلام به من رو کرد و گفت: شیطان اوّلین کسی بود که با

ابوبکر بیعت کرد».[۱]

پس از آن، سلمان سخن خود را این‌گونه ادامه می‌دهد:

فَلَمَّا اَنْ کانَ اللَّیْلُ حَمَلَ عَلِیٌّ علیه‌السلام فاطِمَةَ علیهاالسلام ... فَلَمْ یَدَعْ اَحَداً مِنْ اَهْلِ بَدْرٍ مِنَ الْمُهاجِرینَ وَ لا مِنَ الْاَنْصارِ إِلَّا اَتاهُ فـي مَـنْزِلِهِ... ثُـمَّ اَتاهُمْ عَلِیٌّ علیه‌السلام مِنَ اللَّیْلَةِ الْمُقْبِلَةِ فَناشَدَهُمْ... ثُمَّ اَتاهُمُ اللَّیْلَةَ الثَّالِثَةَ فَما اَتاهُ غَیْرُنا، فَلَمَّا رَاَی غَدْرَهُمْ وَ قِلَّةَ وَفائِهِمْ لَهُ لَزِمَ بَیْتَهُ وَ اَقْـبَلَ عَلَی الْقُرْآنِ یُؤَلِّفُهُ وَ یَجْمَعُهُ فَلَمْ یَخْرُجْ مِنْ بَیْتِهِ حَتَّی جَمَعَهُ.

وقتی شب فرا رسید علی علیه‌السلام فاطمه علیهاالسلام را سوار بر مرکبی نمود و به درِ خانهٔ همه انصار و مهاجرین رفت و با آنان دربـاره حـقّ خود سخن گفت، آنان قول دادند که صبح به یاری حق بیایند امّا فقط چهار نفر به قول خود وفادار ماندند، (آن چهار نفر سلمان، مقداد، ابوذر، عمار بودند). شب دوم فرا رسید، در این شب هم علی علیه‌السلام با آنان سخن گفت، اما صبح که شد، غـیر از چـهار نـفر کسی نیامد. شب سوم فرا رسید و این ماجرا تکـرار شـد. وقـتی علی علیه‌السلام بی‌وفایی آن مردم را دید به خانه‌اش رفت و شـروع بـه جمع‌آوری قرآن کرد.

سخن سلمان ادامه پیدا می‌کند، او حوادث را شرح می‌دهد، وقتی حضرت علی علیه‌السلام قرآن را جمع‌آوری می‌کند، آن را به مسجد می‌برد و به مردم عرضه

---

۱. قُلْتُ لِعَلِيٍّ علیه‌السلام حِينَ يُغَسِّلُ رَسُولَ اللَّهِ: إِنَّ الْقَوْمَ فَعَلُوا كَذا وَ كَذا وَ إِنَّ اَبا بَكْرٍ السَّاعَةَ لَعَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ: کتاب سلیم بن قیس ج ۲ ص ۷۶۴، الاحتجاج ج ۱ ص ۸۰

می‌کند، اما آنان آن قرآن را نمی‌پذیرند و حضرت علی علیه السلام به خانه می‌رود. پس از آن ابوبکر تصمیم می‌گیرد تا به زور و تهدید از حضرت علی علیه السلام بیعت بگیرد.

سپس سلمان ماجرای هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام را شرح می‌دهد و چنین می‌گوید:

دَعا عُمَرُ بِالنَّارِ فَأَضْرَمَهَا فِي الْبَابِ...

عُمَر آتش را طلبید و آن آتش را بر درِ خانه نهاد...

هر کس که متن کلام سلمان را می‌خواند متوجّه می‌شود که حضرت علی و حضرت فاطمه علیهما السلام سه شب به خانه انصار و مهاجرین رفته‌اند و بعد از آن، حضرت علی علیه السلام به خانهٔ خود رفته است و به جمع‌آوری قرآن پرداخته است.

این نقل که سلمان گفته است: «طلب یاری‌های حضرت فاطمه علیها السلام بعد از غصب فدک بوده است»، یک گمان و نقل باطل است، هر کس که با زبان عربی آشنا باشد می‌تواند به این نکته برسد که این سخن، خلاف کلام سلمان است.

سلمان دقیقاً حوادث روزهای بعد از شهادت پیامبر را شرح می‌دهد و اصلاً سخنی از غصب فدک در میان نیست. به راستی **آن سخنران** عبارت «بعد غصب فدک» را از کجایِ سخن سلمان فهمیده است؟

برای توضیح بیشتر بیان سه نکته لازم به نظر می‌رسد:

*** نکته اوّل**

سلمان در سخن خود بعد از نقل سه شب طلب یاری حضرت فاطمه علیها السلام چنین می‌گوید: «حضرت علی علیه السلام بعد از شب سوم به جمع‌آوری قرآن پرداخت».

این سخن شاهد محکمی است که ماجرای «طلب یاری» در همان روزهای اوّل ماه ربیع الأول روی داده است، زیرا این مطلب مسلّم است که پیامبر به حضرت علی علیه السلام وصیّت کرد که هر چه زودتر به جمع‌آوری قرآن بپردازد.[1]

*** نکته دوم**

سلمان سه شب طلب یاری حضرت فاطمه علیها السلام را نقل می‌کند و سپس از «زبیر» نام می‌برد و چنین می‌گوید:

كانَ الزُّبَيْرُ اَشَدَّنا بَصِيرَةً في نُصْرَتِهِ...

در آن میان زبیر از همه در یاری علی علیه السلام بصیرت بیشتری داشت.

این نکته هم شاهدی دیگر بر این است که طلب یاری حضرت فاطمه علیها السلام در همان روزهای اوّل ربیع الأول بوده است، در واقع هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام در دو مرحله صورت گرفته است که از آن به «هجوم مقدماتی» و «هجوم اصلی» تعبیر می‌شود.

---

۱. تفسیر فرات الکوفی ص ۳۹۹، تفسیر العیّاشي ج ۲ ص ۶۶.

در هجوم مقدماتی، حکومت طاغوت تلاش کرد تا افرادی را که در خانهٔ حضرت فاطمه‌علیها السلام تحصّن کرده بودند خارج کند. به این عبارت دقّت کنید:

أَتیٰ عُمَرُ بنُ الخَطّاب مَنْزِلَ عَليٍّ عليه السلام وَفيه طلحةُ والزُّبَيرُ وَرِجالٌ مِنَ المُهاجِرينَ ...

عُمَر بن خطاب به منزل علی عليه السلام آمد و در آن جا، طلحه، زبیر و گروهی از مهاجران بودند.[1]

وقتی نیروهای حکومت وارد خانه شدند زبیر، شمشیرش را در دست گرفت و به سمت آنان حمله برد، در این میان، شخصی سنگ بزرگی را برداشت و به‌سوی زبیر پرتاب کرد، سنگ به کمر زبیر اصابت کرد، درد در تمام اندام او پیچید و شمشیر از دست او افتاد، شخص دیگری، عبای خود را بر صورت زبیر انداخت و همه دور زبیر حلقه زدند و او را دستگیر کردند و شمشیرش را بر سنگی سخت زدند و آن را شکستند.

آری، آن روز حکومت موفق شد تحصّن یاران حضرت علی عليه السلام را بشکند و آنان را از خانه خارج کند.[2]

بعد از چند روز «هجوم اصلی» واقع شد، در این هجوم حکومت دستور آتش زدن خانهٔ حضرت فاطمه‌علیها السلام را صادر کرد و مأموران هیزم زیادی آوردند، عُمَر خودش شعله آتش در دست گرفت و در آنجا آتش افروخت و حضرت فاطمه‌علیها السلام را میان در و دیوار قرار داد و...

این مطلب مورد اتفاق همه تاریخ‌نویسان است که هجوم مقدماتی که

---

۱. تاریخ الرسل و الملوک للطبری ج ۳ ص ۲۰۲. ۲. الاختصاص ص ۱۸۹، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۲۹.

ماجرای زبیر هم در آن روی داده است در همان روزهای اوّل ربیع الأول بوده است.

**آن سخنران** در سخنان خود اشاره می‌کند که هجوم مقدماتی را قبول دارد و آن را در روزهای اوّل ماه ربیع الأول می‌داند، ولی **آن سخنران** به سخن سلمان (که طلب یاری حضرت فاطمه علیها السلام را قبل از ماجرای هجوم اوّل آورده است) توجّهی نمی‌کند و ترتیبی را که سلمان برای شرح آن حوادث داده است به هم می‌ریزد.

*** نکته سوم**

شنیده‌ام که عدّه‌ای گفته‌اند: «حضرت فاطمه علیها السلام چهل شب از مردم طلب یاری نمود و این ثابت می‌کند که هجوم به خانهٔ او، چهل شب بعد از رحلت پیامبر بوده است».[1]

ولی این سخن صحیح نیست، زیرا وقتی ما به کلام سلمان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که او از چهل شب سخن نگفته است.

به سخن سلمان توجّه کنید:

ثُمَّ اَتاهُمُ اللَّیْلَةَ الثَّالِثَةَ فَما اَتاهُ غَیْرُنا، فَلَمَّا رَاَی غَدْرَهُمْ وَ قِلَّةَ وَفَائِهِمْ لَهُ لَزِمَ بَیْتَهُ...

سپس علی علیه السلام شب سوم برای طلب یاری از آنان اقدام کرد،

---

۱. آن سخنران نیز این مطلب را ردّ کرده و چنین گفته است: «البته در این مساله، قدری مبالغه شده است و به نظر می‌رسد چند شب بیشتر نبوده است».

ولی غیر ما چهار نفر، کسی به یاری او نیامد، پس وقتی علی ﷺ بی‌وفایی آن مردم را دید به خانه‌اش رفت و به جمع‌آوری قرآن پرداخت.

آری، سلمان فقط سه شب طلب یاری حضرت فاطمه ﷺ را گـزارش داده است و این سه شب در همان روزهای اوّل ربیع الأول بوده است.[1]

۱. اگر کسی اصرار بورزد که طلب یاری فاطمه ﷺ چهل بار بوده است، در جواب می‌گوییم: فاطمه ﷺ از قدرت جسمانی زیادی برخودار بودند و با آن که بیمار بودند برای دفاع از حق، همه توان خود را به کار می‌گرفتند.

## * نقد دلیل دوم

حضرت فاطمه علیها السلام تصمیم گرفت تا برای دفاع از حق و حقیقت سخنان مهمی را در جمع مردم در مسجد بیان کند، از سخنان او با عنوان «خطبهٔ فدکیّه» یاد می‌شود.

آن سخنران چنین می‌گوید:

**در توصیف چگونگی آمدن حضرت فاطمه علیها السلام به مسجد برای ایراد خطبه فدکیّه آمده است که آن حضرت با پوشش کامل در میان جمعی از زنان در حالی که چادرش بر اثر بلندی به زیر پاهایش می‌رفت و همچون رسول‌خدا راه می‌رفت، به مسجد آمد. با توجّه به این تعبیر که: «ما تَخْرِمُ مِشْيَتُها مِشْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ: راه رفتنش هیچ تفاوتی با راه رفتن رسول خدا نداشت»، می‌توان چنین نتیجه گرفت که تا هنگام ایراد خطبه، هنوز هجمه‌ای به خانهٔ فاطمه علیها السلام صورت نگرفته بود، زیرا در صورت حمله و مضروب شدنِ آن حضرت، نوعِ حرکت او نمی‌تواند معمولی باشد تا راوی آن را به راه رفتنِ رسول‌خدا تشبیه کند.**

اکنون وقت آن است که این دلیل را بررسی کنیم تا حقیقت آشکار گردد:

## نقد و بررسی

**آن سخنران** بر این باور است که هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام بعد از خطبهٔ فدکیّه واقع شده است، در حالی که ما بر این باوریم زمان هجوم قبل از خطبه بوده است و زمانی که حضرت فاطمه علیها السلام برای ایراد خطبه به مسجد رفتند از آن هجمه‌های دشمنان، بیمار بودند. (هجوم به خانه در هفته اوّل ربیع الأول روی داد و زمان خطبه تقریباً روز هجدهم آن ماه بوده است).

کدام نظر صحیح است؟

آیا حضرت فاطمه علیها السلام در هنگام خطبه، سالم بودند یا این که به علّت هجمه‌هایی که در هجوم به ایشان شد بیمار بودند؟

برای پاسخ باید جزئیاتی که پیرامون خطبه نقل شده است، بررسی شود.

این متن را طبرسی در کتاب «الاحتجاج» آورده است:

> لَمَّا بَلَغَ فاطِمَةَ علیها السلام إِجْماعُ اَبي بَكْرٍ عَلَى مَنْعِها فَدَكَ، لاثَتْ خِمارَها وَ اَقْبَلَتْ في لُمَةٍ مِنْ حَفَدَتِها وَ نِساءِ قَوْمِها تَطَأُ ذُيُولَهَا، مَا تَخْرِمُ مِشْيَتُهَا مِشْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى دَخَلَتْ عَلَى اَبي بَكْرٍ وَقَدْ حَشَدَ النَّاسَ... ثُمَّ اَنَّتْ اَنَّةً اَجْهَشَ لَها الْقَوْمُ بِالْبُكاءِ، ثُمَّ اَمْهَلَتْ طَوِيلًا حَتَّى سَكَنُوا مِنْ فَوْرَتِهِمْ، ثُمَّ قالَتْ: اَبْتَدِئُ بِحَمْدِ مَنْ هُوَ اَوْلَى بِالْحَمْدِ...[۱]

وقتی به فاطمه علیها السلام خبر رسید که ابوبکر فدک را از او گرفته

---

۱. الاحتجاج ج ۱ ص ۹۸، بحار الانوار ج ۲۹ ص ۲۲۰.

است، چادر خود بر سر نهاد و باگروهی از زنان به سوی مسجد روانه شد، او در حالی که چادرش زیر پایش می‌رفت و راه رفتنش مانند راه رفتن پیامبر بود به مسجد رفت و بر ابوبکر که در میان گروهی از مردم نشسته بود وارد شد... پس ناله‌ای جانسوز از دل برآورد که همه مردم با صدای بلند به گریه افتادند و مجلس از شدّت گریه به جنبش درآمد. فاطمه علیها السلام لحظاتی سکوت کرد تا همهمهٔ مردم آرام گیرد و گریه آنان تمام شود، وقتی مجلس آرام شد سخن خودش را با نام و حمد خدا آغاز نمود...

با دقّت در این متن، چهار نکتهٔ مهم به ذهن می‌رسد:

*** نکتهٔ اوّل**

در ماجرای خطبه این مطلب ذکر شده است:

اَقْبَلَتْ في لُمَةٍ مِنْ حَفَدَتِها.

فاطمه علیها السلام باگروهی از زنان به سوی مسجد رفت.

با مطالعه تاریخ آشکار می‌شود که حضرت فاطمه علیها السلام بارها در زمان حیات پیامبر به مسجد آمدند، هیچ‌کجا ذکر نشده است که حضرت فاطمه علیها السلام با گروهی از زنان به مسجد یا مکان دیگری رفته باشد. چرا در این ماجرا بر خلاف عادت خود این کار را انجام دادند؟

با توجّه به دیدگاه ما (که خطبه بعد از حادثهٔ هجوم بوده است)، پاسخ روشن

است: حضرت فاطمه‌ علیها السلام در اثر هجمه‌ها، بیمار بودند، کسی که بیمار است و می‌خواهد به جایی برود، عدّه‌ای از نزدیکانش او را همراهی می‌کنند و مواظب حال او هستند، آن زنان (که از خویشاوندان حضرت فاطمه‌ علیها السلام بودند) وقتی باخبر شدند که آن حضرت می‌خواهد به مسجد برود خود را به او رساندند و او را همراهی کردند.

*** نکتهٔ دوم**

در ماجرای خطبه چنین آمده است:

ثُمَّ اَنَّتْ اَنَّةً.

پس فاطمه‌ علیها السلام ناله‌ای جانسوز از دل برآورد.

واژه «أنّ» در زبان فارسی به «ناله جانسوز» ترجمه می‌شود، ولی این واژه در زبان عربی، این‌گونه تفسیر شده است: «وأصل الأنین: صوت المریض وشکواه».[1]

در واقع، این واژه در اصل برای ناله شخصی که مریض است، استفاده می‌شود. این معنای حقیقی این واژه است، اگر چه بعداً به صورت مجاز در هر ناله غیر مریض هم استفاده شده است. وقتی شک می‌کنیم یک واژه در معنای حقیقی استفاده شده است یا معنای مجازی، باید آن را به معنای حقیقی حمل کنیم. این یک قانون است.

---

۱. شرح نهج البلاغة ج ۷ ص ۲۶۴.

در ماجرای خطبه وقتی این واژه را به معنای حقیقی آن بگیرید، ثابت می‌شود که حضرت فاطمه علیها السلام در آن زمان، مریض بودند و این همان نظری است که ما در این کتاب آن را بیان کردیم.

*** نکتهٔ سوم**

در ماجرای خطبه چنین آمده است:

اَجْهَشَ لَها الْقَوْمُ بِالْبُکاءِ...

مردم با صدای بلند گریه افتادند تا آنجا که آن مجلس از شدّت گریه به جنبش درآمد.

طبق نظر **آن سخنران**، حضرت فاطمه علیها السلام در هنگام سخنرانی، هیچ بیماری نداشت و به او هیچ اذیّت و آزاری نرسیده بود و فدک را از او گرفته بودند، اگر این نظر را قبول کنیم چنین سؤالی به ذهن می‌رسد: آیا برای شأن حضرت فاطمه علیها السلام مناسب است که برای فدک، آن‌طور آه بکشد و ناله سر بدهد تا آنجا که مردم این گونه به جوش و خروش درآیند؟ آیا درست است بگوییم که حضرت فاطمه علیها السلام برای مال دنیا این‌طوری آه کشید؟

ماجرا چیز دیگری بوده است. حکومت کودتا، نفس‌ها را در سینه حبس کرده بود، هجوم به خانه حضرت فاطمه علیها السلام، ترس را در دل‌ها نهادینه کرده بود، حضرت فاطمه علیها السلام آه کشید، آهی که از روی درد و بیماری بود، او با این آه، اوج ظلم و ستم حکومت کودتا را به تصویر کشید و برای همین مردم این‌قدر منقلب شدند و صدای گریه آنها بلند شد.

*** نکتهٔ چهارم**

در ماجرای خطبه، چنین آمده است:

ما تَخْرِمُ مِشْيَتُها مِشْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ.

راه رفتن فاطمه علیها السلام هیچ تفاوتی با راه رفتن پیامبر نداشت.

**آن سخنران** دربارهٔ این عبارت چنین می‌گوید: «می‌توان چنین نتیجه گرفت که تا هنگام ایراد خطبه، هنوز هجمه‌ای به خانه حضرت فاطمه علیها السلام صورت نگرفته بود، زیرا در صورت حمله و مضروب شدنِ آن حضرت، نوعِ حرکت او نمی‌تواند معمولی باشد تا راوی آن را به راه رفتنِ رسول‌خدا تشبیه کند».

اکنون سؤال این است: از کجای عبارت عربی «راه رفتن معمولی» کشف شد؟ از کجا فهمیده می‌شود که منظور راوی راه رفتن معمولی حضرت فاطمه علیها السلام بوده است؟

با بررسی احادیث اخلاق و رفتار پیامبر مشاهده می‌شود که دو ویژگی برای راه رفتنِ پیامبر بیان کرده‌اند:

* الف. پیامبر به دور از سستی و کسالت، راه می رفت.

* ب. پیامبر دستور می‌داد تا یارانش جلوتر از او راه بروند.[۱]

به راستی چرا پیامبر دوست داشت که یارانش جلوتر از او راه بروند؟ پیامبر می‌خواست تا همانند پادشاهان رفتار نکند، او دوست نداشت مردم

---

۱. كانَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِذا مَشَى مَشَى مَشْياً يُعْرَفُ اَنَّهُ لَيْسَ بِمَشْيِ عاجِزٍ وَ لا بِكَسْلانَ؛ كانَ رَسُولُ اللَّهِ إِذا خَرَجَ مَشَى اَصْحابُهُ اَمامَهُ: مکارم الاخلاق ص ۲۲، بحار الانوار ج ۱۶ ص ۲۳۶.

پشت‌سرش راه بیفتند، هر کس راه رفتن پیامبر را می‌دید مـی‌فهمید کـه او رفتار شاهانه ندارد.

در ماجرای خطبهٔ حضرت فاطمه‌علیها‌السلام گفته‌اند که دختر پیامبر، همانند پدرش راه می‌رفت، در واقع منظور این است که حضرت فاطمه‌علیها‌السلام در آن روز مانند دخترِ پادشاهان رفتار نکرد.

آری، راه رفتن معمولی یک ارزش نیست تا کسی بخواهد آن را حکـایت کند، این که یک نفر در اوج بزرگی و عظمت از رفتار پادشاهانه دوری کند، ارزش است.

از طرف دیگر، آیا پیامبر در تمام زندگی خود، مـعمولی راه مـی‌رفت؟ آیـا پیامبر در هنگام بیماری هم به دور از سستی راه می‌رفت؟ مگر روزهای آخر ماه صفر پیامبر بیمار نبودند؟ حضرت علی‌علیه‌السلام و عبّاس (عموی پیامبر) زیر بغل او را می‌گرفتند و او را به مسجد می‌آوردند. آیا آنجا هم پیامبر، معمولی و به دور از سستی و کسالت راه می‌رفتند؟

با توجّه به این نکته می‌توان چنین گفت: «حـضرت فـاطمه‌علیها‌السلام در زمـان سلامتی مانند پدر خود راه می‌رفتند و در زمان بیماری هم مانند روزهـای بیماری پدر راه می‌رفتند».

اکنون روشن شد که **آن سخنران** نمی‌تواند از چگونگی راه رفتن حـضرت فاطمه‌علیها‌السلام برای دیدگاه خود استفاده کند.

* * *

با دقّت در این چهار نکته‌ای که در پـیرامـون خـطبه آمـده است، آشکـار

می‌شود که در روز خطبه، حضرت فاطمه علیها السلام بیمار بود و ماجرای هجوم در روز پنجم ربیع الأول و ماجرای خطبه در روز هجدهم آن ماه بوده است (خطبهٔ حضرت فاطمه علیها السلام ۱۳ روز بعد از ماجرای هجوم بوده است).

* * *

**آن سخنران** می‌گوید: «غصب فدک ده روز بعد از رحلت پیامبر روی داده است».

ولی به نظر من این تاریخی است که ابوبکر تصمیم می‌گیرد فدک را غصب کند (بین زمانی که ابوبکر تصمیم غصب فدک می‌گیرد و بین زمانی که این کار اجرایی می‌شود، چند روز فاصله است).[1]

وقتی کتاب «دلائل الامامة» را بررسی می‌کنیم می‌بینم که در خطبهٔ فدکیّه این عبارت را ذکر کرده است:

لَمَّا بَلَغَ فاطِمَةَ إِجْماعُ أَبي بَكْرٍ عَلَى مَنْعِ فَدَكٍ، وَ انْصِرافِ وَكيلِها عَنْها.

خبر به فاطمه علیها السلام رسید که ابوبکر فدک را غصب کرده است و کارگزار فاطمه علیها السلام را از فدک بیرون کرده است، پس فاطمه علیها السلام برای خواندن خطبه به سوی مسجد رفت...».[2]

از این عبارت فهمیده می‌شود که خطبهٔ فدکیّه در زمانی ایراد شده است که کارگزار حضرت فاطمه علیها السلام را از فدک بیرون کرده‌اند، پس در روز دهم، ابوبکر

---

۱. شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۲۶۳.

۲. دلائل الامامة ص ۱۱۰.

تصمیم به غصب فدک گرفت، سپس عدّه‌ای را به سوی فدک فرستاد.

روشن است که رفتن آنان به فدک و اجرای حکم ابوبکر، نیاز به چند روز زمان دارد.

فاصله بین مدینه تا فدک تقریباً چهار روز بوده است، رفتن مأموران ابوبکر به فدک، اخراج کارگزار حضرت فاطمه‌عليها‌السلام و رسیدن این خبر به مدینه، تقریباً ده روز طول کشیده است، برای همین نظر ما بر این است که ایراد خطبهٔ فدکیّه روز هجدهم ربیع الأول بوده است.

## اشاره به نظری دیگر

آقای «عدنان درخشان» کتابی به نام «از رحلت رسول خدا تا شهادت حضرت زهرا علیها السلام، روزشمار تشکیل سقیفه» منتشر کرد. بعضی‌ها این کتاب بیشتر به عنوان «روزشمار فاطمیّه» می‌شناسند.

او در آنجا این مطلب را مطرح کرد که هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام در هفته چهارم بعد از شهادت پیامبر (بعد روز ۲۱ ربیع الأول) روی داده است. وی برای این نظریّه خود، به یک مطلب اشاره می‌کنم که ما آن را در اینجا بررسی می‌کنیم، او در صفحه ۱۲۵ کتاب خود چنین می‌گوید:

> تاریخ اشاره می‌کند که حضرت زهرا علیها السلام استوار و به همراه بانوان بنی‌هاشم وارد مسجد شده‌اند. در هیچ مدرکی از وضع نامطلوب جسمانی آن حضرت در هنگام ایراد خطبه سخن به میان نیامده است. این نکات نشان می‌دهد هجوم اصلی نمی‌تواند تا قبل از روز دهم باشد.

اکنون چند سؤال مطرح می‌شود:

در کجای تاریخ آمده است که حضرت فاطمه علیها السلام استوار وارد مسجد شد؟ مستند این سخن چیست؟

در تاریخ فقط این جمله آمده است: «ما تَخْرِمُ مِشْيَتُها مِشْيَةَ رَسُولِ اللَّهِ: راه

رفتن حضرت فاطمه‌علیهاالسلام همانند راه رفتن پیامبر بود».

توضیحات این مطلب بیان شد و گفتیم که منظور از آن سخن، این است که حضرت فاطمه‌علیهاالسلام مانند دختر پادشاهان رفتار نکرد.

آقای درخشان تصریح می‌کند که در هیچ مدرکی از وضع نامطلوب جسمانی حضرت فاطمه‌علیهاالسلام سخنی به میان نیامده است و او در هنگام خطبه، سالم بوده است، با دقّت در چهار نکته‌ای که پیرامون خطبه ذکر شده است، ضعف این سخن آشکار می‌شود.

لازم به ذکر است آقای علی لبّاف، کتابی به نام «دانشنامه شهادت حضرت زهراعلیهاالسلام» منتشر کرد و در پایان آن کتاب، روزشماری از حوادث فاطمیّه آورد و روز ۲۰ و ۲۱ را به عنوان روز هجوم ذکر کرد. او هیچ دلیلی برای سخن خود نیاورد. روشن است که به سخنی که دلیلی ندارد، نمی‌توان اعتماد کرد، گرچه به نظر می‌رسد او به سخن آقای درخشان اعتماد کرده است که ما آن سخن را نقد و بررسی کردیم و ضعف آن را ثابت نمودیم.

## شواهد دیگر

کسانی که می‌گویند تا هنگام خطبه هیچ هجمه‌ای به حضرت فاطمه‌علیهاالسلام صورت نگرفته بود، باید به سه جمله دقّت کنند، سه جمله‌ای که در خطبهٔ فدکیّه آمده است و حضرت فاطمه‌علیهاالسلام در مسجد آن‌ها را بیان کرده‌اند. دقّت در این سه جمله، حقیقت را آشکار می‌سازد.

در اینجا آن سه جمله مهم را ذکر می‌کنم:

*** جملهٔ اول**

وَأُضِیعَ الْحَرِیمُ وَ أُزِیلَتِ الْحُرْمَةُ...

حریم ما شکسته شد و حرمت‌ها از بین رفت...

حضرت فاطمه‌علیهاالسلام در اینجا از شکسته شدن حرمت‌ها سخن می‌گوید، به راستی اگر تا زمان خواندن این خطبه، هنوز درِ خانه حضرت فاطمه‌علیهاالسلام را آتش نزده بودند و او را میان در و دیوار قرار نداده بودند، پس چرا حضرت فاطمه‌علیهاالسلام از شکسته شدن حریم‌ها سخن می‌گوید؟ کدام حریم شکسته شده بود؟

*** جملهٔ دوم**

أَ ما كانَ رَسُولُ اللَّهِ أَبي يَقُولُ: «الْمَرْءُ يُحْفَظُ في وُلْدِهِ»، سَرْعانَ ما أَحْدَثْتُمْ...

مگر پدرم نمی‌گفت: «حرمت هر کسی با احترام به اولادش حفظ می‌شود؟ چه زود شما این سخن را فراموش کردید...

به راستی حضرت فاطمه علیها السلام در اینجا به چه چیزی اشاره می‌کند؟ اگر در زمان خطبه، حادثهٔ هجوم به خانهٔ او انجام نگرفته است، پس این سخنان، کنایه به چه چیزی است؟ معلوم است که در هنگامی که این خطبه خوانده شده است بی‌احترامی‌های فراوان به حضرت فاطمه علیها السلام شده است که او چنین سخن می‌گوید.

*** جملهٔ سوم**

حضرت فاطمه علیها السلام در پایان خطبهٔ خود، رو به قبر پیامبر کرد و چنین گفت:

قَدْ كانَ بَعْدَكَ أَنْباءٌ وَ هَنْبَثَةٌ... تَجَهَّمَتْنا رِجالٌ وَ اسْتُخِفَّ بِنا...

ای پیامبر! بعد از تو خبرها و حوادث پر سر و صدایی رخ داد.... وقتی که تو رفتی، مردم با ما تندی و بد اخلاقی کردند.

این سخنان دردناک از چه حادثه‌ای حکایت می‌کند؟ منظور از رفتار تند و بداخلاقی مردم با خاندان پیامبر چیست؟ اگر هنوز خانه حضرت فاطمه علیها السلام را آتش نزده‌اند، اگر او را بین در و دیوار قرار نداده‌اند، پس چرا حضرت فاطمه علیها السلام چنین سخن می‌گوید؟

ما بر این باوریم که این خطبه بعد از حادثهٔ هجوم بوده است، سخن حضرت فاطمه علیها السلام اشاره به حادثهٔ دردناک هجوم دارد. حرمت‌ها این‌گونه شکسته شد:

عُمَر شعله آتشی در دست گرفت و آمد تا آن خانه را آتش بزند، عدّه‌ای جلو آمدند و به او گفتند:

ــ در این خانه، حضرت فاطمه، حسن و حسین هستند.

ــ باشد، هر که می‌خواهد باشد، من این خانه را آتش می‌زنم.[1]

هیچ‌کس جرأت نکرد مانع این کار عُمَر شود، او شعلهٔ آتش را به هیزم‌ها گذاشت، آتش شعله کشید، حضرت فاطمه علیها السلام آمد تا درِ خانه ببندد. عُمَر فرصت را غنیمت شمرد و با لگد به درِ خانه کوفت و آن را شکست، پس از آن همه هجوم آوردند...[2]

عُمَر وارد خانه شد و به صورت حضرت فاطمه علیها السلام چنان سیلی زد که گوشواره از گوش او جدا شد و با صورت بر روی زمین افتاد... فرزند او، حضرت محسن علیه السلام شهید شد... فریادی در فضای مدینه پیچید: «بابا! یا رسول الله! ببین با دخترت چه می‌کنند!».[3]

---

۱. الإمامة والسیاسة ج ۱ ص ۱۹.

۲. فرأتهم فاطمة علیها السلام أغلقت الباب في وجوههم: تفسیر العیّاشي ج ۲ ص ۶۷.

۳. الهدایة الکبری ص ۴۰۷، تفسیر العیّاشي ج ۲ ص ۶۷، بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۴.

## پاسخ به چند سؤال

بر این باوریم که حادثۀ هجوم به خانۀ حضرت فاطمه عليها السلام قبل از خطبه فدکیّه واقع شده است. حضرت فاطمه عليها السلام با آن که بیمار بودند به مسجد آمدند و آن‌گونه از حقّ و حقیقت دفاع کردند.

ممکن است بعضی افراد وقتی این نظر ما را می‌شنوند، سه سؤال به ذهن آنان برسد، در اینجا به این سؤال‌ها پاسخ می‌دهیم:

*** سؤال اوّل**

آیا شرایط اجتماعی برای هجوم به خانه حضرت فاطمه عليها السلام آماده بود؟ اگر هجوم در همان روزهای اوّل ماه ربیع الأول باشد، ابوبکر فرصتی نداشت تا برای آن کار، زمینه‌سازی کند.

*** جواب**

با مطالعۀ تاریخ به این نکته پی می‌بریم که خط نفاق از مدّت‌ها قبل برای این امر، زمینه‌سازی کرده بود که در اینجا به بعضی از برنامه‌های آنان اشاره می‌شود:

۱ . ماجرای صحیفۀ ملعونه (خط نفاق پیمان‌نامه‌ای را در حجة الوداع نوشتند و سوگند یاد کردند که نگذارند حضرت علی عليه السلام به حکومت برسد).

۲ . توطئه هَرشا (نقشهٔ قتل پیامبر سه روز بعد از روز غدیر در بین راه مدینه).

۳ . ماجرای قلم و دوات که زمینه‌سازی مهمی برای غصب خلافت بود.

۴ . تخلّف و سرپیچی از سپاه اُسامه (پیامبر فرمان داده بود تا مسلمانان همراه با اُسامه به سوی موته بروند، هدف پیامبر این بود که در زمانی که او از دنیا می‌رود، افرادی همچون ابوبکر و عُمَر از مدینه دور باشند، ولی این دو نفر به سخن پیامبر عمل نکردند و به مدینه بازگشتند).

۵ . شهادت پیامبر به دست دو زن.

به راستی آیا هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام نیاز به زمینه اجتماعی بیشتر داشت یا توطئه نافرجام ترور پیامبر در عقبه هرشا؟ آیا می‌توان این نقشهٔ شوم منافقان را به دلیل عدم وجود زمینه اجتماعی رد کرد؟

ابوبکر و عُمَر با هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام، ثبات حکومت باطل خود را زمینه‌سازی کردند. این هجوم، باعث ثبات حکومت شد و زمینه‌ای برای ماندن آنان بر قدرت بود. آنان به دنبال ایجاد سیاست ترس و وحشت بودند. وقتی مردم دیدند که آنان به دختر پیامبر، رحم نکردند و خانه او را آتش زدند، دیگر همه حساب کار خودشان را کردند.[۱]

---

۱. حکومت‌های ستمگر همواره این‌چنین بوده‌اند، ما اخبار زیادی از جنایت‌های «داعش» شنیده‌ایم، داعش در آغاز تشکیل حکومت خود دست به کشتار زیادی زد و با ایجاد فضای وحشت توانست حکومت خود را شکل بدهد.

*** سؤال دوم**

چگونه ممکن است حضرت فاطمه‌ عليها السلام با آن شدت هجمه‌هایی که بـر او وارد شده بود به مسجد بیایند و آن سخنرانی اثرگذار را داشته باشند؟

*** جواب**

تاریخ گزارش داده است کـه زنـان و مـردان خـاندان بـنی‌هاشم، افـرادی توانمند بوده‌اند، درست است که حضرت فاطمه‌ عليها السلام صدمه دیده بود ولی او به این زودی از پا در نیامده بود، هجوم در هفتهٔ اوّل ربیع الأول روی داد، سخنرانی حضرت فاطمه‌ عليها السلام تقریباً سیزده روز بعد از آن بوده است.

در حادثه کربلا، حضرت زینب‌ عليها السلام دچار صدمات زیادی شد به طوری کـه یکی از دختران امام‌حسین عليه السلام نقل می‌کند که من دیدم بدن عـمه‌ام کـبود شده است. بعد از آن، حضرت زینب‌ عليها السلام را با چه سختی‌هایی به سفر اسارت بردند، وقتی او به کوفه رسید، آن چنان سخنرانی کرد که مردم متحیّر ماندند.

ما باید به خطبه امام‌سجاد عليه السلام در شام توجّه کنیم، مردم فکر نمی‌کردند آن اسیر بتواند سخنرانی کند، زیرا بیماری و سفر اسارت از کربلا تا شام او را به سختی رنجور کرده بود، امّا وقتی او لب به سخن گشـود هـمه را مـتعجب نمود.

حضرت فاطمه و حضرت زینب و امام‌سجاد عليهم السلام به دفاع از حق پرداختند، خدا اراده کرد تا با سخنان آنان، راه حق و حقیقت آشکار شود و برای همین در آن لحظه‌های تاریخ‌ساز به آنان قدرتی بالاتر از فهم و درک ما داده بود.

*** سؤال سوم**

اگر هجوم به خانه قبل از خطبه بوده است پس چرا حضرت فاطمهعليها السلام در خطبه خود به آن هجمه‌ها اشاره نکرده است.

*** جواب**

هدف حضرت فاطمهعليها السلام دفاع از حق و حقیقت بود، او نیامده بود تا از دردِ جسم خود سخن بگوید، زینبعليها السلام در خطبه کوفه از تازیانه‌های دشمن چیزی نگفت، بلکه روشنگری کرد تا حق آشکار شود. همان‌طور که امام‌سجّادعليه السلام در خطبه خود از سختی‌ها و رنج‌هایی که در مدّت اسارت کشیده بود، مطلبی نگفت.

روزی از روزها، اُمُّ سَلَمه (یکی از همسران پیامبر) به عیادت حضرت فاطمهعليها السلام آمد و حال او را جویا شد و به او گفت: «ای دختر پیامبر! چگونه شب را به صبح رساندهای؟»، حضرت فاطمهعليها السلام در جواب او چنین گفت:

اَصْبَحْتُ بَيْنَ كَمَدٍ وَ كَرَبٍ: فَقْدِ النَّبِيُّ وَ ظُلمِ الْوَصِيُّ...

صبح کردم در میان حزن شدید و اندوه فراوان برای از دست دادن پیامبر و ستم به وصیّ او...[1]

حضرت فاطمهعليها السلام در اینجا که اُمُّ سَلَمه حال او را می‌پرسد از دردهای جسمی خود سخنی نمی‌گوید، او از درد روح خود سخن می‌گوید، از داغ

---

۱. مناقب لابن شهرآشوب ج ۲ ص ۲۰۵.

دوری پیامبر، از مردمی که به حجّت خدا ظلم کرده‌اند.

به راستی مجاهدت‌ها و تلاش‌های حضرت فاطمه﷥ برای چه بـود؟ او برای چه این همه سختی و مصیبت دید؟ او به میدان آمد تا امـام‌زمانش، غریب و مظلوم نباشد و حجّت خدا، بی‌یار و یاور نماند.

## ❊ نقد دلیل سوم

**آن سخنران** «ماجرای بُرَیده» را به عنوان دلیل ذکر می‌کند. من در اینجا خلاصهٔ سخن او را در هشت مطلب بیان می‌کنم:

**۱. از اوّلین اقدامات ابوبکر بعد از خلافت، گسیل داشتن سپاه اُسامه به «موته» بود.**

**۲. بُرَیدِه در سپاه اُسامه شرکت کرد و به موته رفت، او پرچمدار سپاه اُسامه بوده است.**

**۳. بر اساس نقلی از «طَبَری»، رفت و بازگشت سپاه اُسامه تقریباً ۷۵ روز طول کشیده است (البتّه در نقل دیگری ۴۰ روز ذکر شده است).**

**۴. وقتی بُرَیده از موته بازگشت و نزد قبیله خود رفت، با خلافت ابوبکر مخالفت کرد و با او بیعت نکرد.**

**۵. بُرَیده در قبیلهٔ خود دست به شورش زد و پرچم سپاه اُسامه را به میان قبیلهٔ خود برد و آن پرچم را برافراشت و چنین شعار داد: «تا زمانی که علی علیه‌السلام بیعت نکند، من بیعت نمی‌کنم». معلوم می‌شود تا آن زمان، حضرت علی علیه‌السلام بیعت نکرده بود.[1]**

---

۱. لاُبایعُ حتّیٰ یُبایع علیٌّ بن ابی طالب.

**۶. بعد از این کار بُرَیده، گروهی از قبیلهٔ او به مدینه آمدند و بر ضدّ ابوبکر شعار دادند، حکومت ابوبکر حسّاس شد و تصمیم گرفت تا آن ماجرا را تمام کند و از حضرت علی علیه‌السلام بیعت بگیرد، برای همین با شدّت وارد عمل شد و آن حوادث (آتش زدن خانه و شهادت حضرت محسن علیه‌السلام) پیش آمد.**

**۷. روشن شد که ماجرای هجوم به خانهٔ حضرت فاطمه علیهاالسلام بعد از بازگشت بُرَیده از موته بوده است. از طرف دیگر، بازگشت بُرَیده ۷۵ روز بعد از رحلت پیامبر بوده است.**

**۸. نتیجه این می‌شود که ماجرای هجوم ۷۵ روز بعد از رحلت پیامبر واقع شده است.**

آنچه ذکر شد خلاصه‌ای از سخنان آن سخنران بود. او در ادامه سخن خود چنین می‌گوید: «**روایات دالّ بر شهادت فاطمه علیهاالسلام ۷۵ روز پس از رحلت پیامبر، باید حمل بر حوادث حملهٔ به خانه فاطمه علیهاالسلام شود**».

در واقع آن سخنران بر این باور است که در روز سیزدهم ماه جَمادی الأول (که شیعیان به عنوان فاطمیّه اوّل عزاداری می‌کنند) ماجرای هجوم روی داده است.

## نقد و بررسی

قبل از هر چیز توضیح مختصری دربارهٔ «بُرَیده» می‌دهم:

بُرَیده یکی از یاران باوفای پیامبر بود، بعد از شهادت پیامبر، مردم حضرت علی علیه‌السلام را تنها گذاشتند، ولی بُرَیده از حقّ و حقیقت دفاع کرد و امام‌زمان

خویش را یاری نمود.[۱]

اگر ما بخواهیم شیعیان واقعی اهل‌بیت علیهم‌السلام را بشماریم بعد از سلمان، مقداد، ابوذر و عمّار به نام بُرَیده می‌رسیم. او در سال ۶۳ هجری از دنیا رفت. روحش شاد باد که به تاریخ درس آزادگی و شرافت را داد!

اکنون که با بُرَیده آشنا شدیم، نقد سخن **آن سخنران** را آغاز می‌کنم:

دقّت کنید: **آن سخنران** در دلیل سوم خود، سخنان خود را بر یک ستون بنا کرده است. او می‌گوید: «**وقتی بُرَیده از سپاه اُسامه به قبیلهٔ خود بازگشت با خلافت ابوبکر مخالفت کرد**».

به نظر من، این جمله، ستون اصلی سخن اوست. من همهٔ تلاش خود را به کار می‌برم تا ضعف این سخن او را آشکار سازم. اگر کسی ستون یک ساختمان را خراب کند، همه آن ساختمان فرو می‌ریزد.

برای نقد این جمله او، **چهار نکته** را ذکر می‌کنم:

*** نکته اول**

به کدام دلیل ثابت می‌شود که مخالفت بُرَیده، بعد از بازگشت از سپاه اُسامه بوده است؟

مخالفت بُرَیده با ابوبکر، فقط در سخن «ابن‌هلال ثَقَفی» ذکر شده است. او از دانشمندان بزرگ شیعه در قرن سوّم بود که در اصل، کوفی بود و سپس به اصفهان مهاجرت کرد. او کتاب «الغارات» را نوشته است. کتاب دیگر او،

---

۱. اسم کامل او چنین است: «بُرَیدة بن حُصَیب الأسلمی».

«المعرفة» نام دارد و در آن، حوادث سقیفه و تاریخ خلفا ذکر شده است.

ابوهلال ثَقَفی ماجرای مخالفت بُرَیده را در کتاب «المعرفة» آورده است، متأسفانه این کتاب به دست ما نرسیده است، قسمت‌هایی از آن از طریق کتاب «الشافی فی الامامة» نوشته «سیّدمرتضی» به دست ما رسیده است.

اصل سخن «ابوهلال‌ثَقَفی» چنین است:

جاءَ بُرَيْدةُ حتّىٰ رَكَزَ رايَتَهُ في وَسَطِ اَسْلَم، ثُمَّ قالَ: «لا أُبايَعُ حتّىٰ يُبايعَ عليُّ بن أبي طالب عليه‌السلام»، فَقالَ عليّ عليه‌السلام: يا بُرَيدَةُ أُدخُلْ فيما دَخَلَ فيهِ النّاسُ، فَاِنَّ اِجتِماعَهُمْ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اِختِلافِهِم الْيَومَ.[1]

بُرَیده آمد و پرچم خود را در وسط قبیله «اسلم» به زمین زد و گفت: من بیعت نمی‌کنم تا زمانی که علی عليه‌السلام بیعت کند. علی عليه‌السلام به او گفت: ای بُرَیده! از تو می‌خواهم مخالفت نکنی زیرا امروز اختلاف بین مسلمانان را دوست ندارم.

با بررسی اصل سخن ابوهلال ثَقَفی متوجّه می‌شویم که در متن اصلی، هیچ اشاره‌ای به «بازگشت بُرَیده از سپاه اُسامه» نشده است، به عبارت دیگر در این متن فقط و فقط از «بازگشت بُرَیده» سخن به میان آمده است، و اصلاً گفته نشده است که او از کجا بازگشته است!

شاید گفته شود که این برداشت از کلمه «جاء» است و معنای آن «بازگشت بُرَیده از سفر سپاه اُسامه» است، ولی این یک احتمال است و نیاز به دلیل دارد.

---

۱. کتاب الشافی فی الامامة ج ۳ ص ۲۴۳.

دقّت کنید: من در اینجا ماجرای دیگری که ابوهلال‌ثَقَفی نقل کرده است بیان می‌کنم:

عَنْ الصّادِقِ عليه‌السلام: اِنَّ بُرَیدَةَ قَدِمَ مِن الشّامِ فَرَأی قَدْ بُویعَ لأبي‌بَکْرٍ، فَقالَ (بُرَیدَةُ) لَهُ (لأبي‌بَکْرٍ): اَنَسیتَ تَسلیمَنا علیٰ عليّ عليه‌السلام بِـإمرَةِ المُؤمنينَ...قالَ (ابوبَکْرٍ): إنَّکَ غِبْتَ وَشَهِدْنا وَاِنَّ اللهَ یُحْدِثُ الاَمْرَ بَعْدَ الاَمرِ... [1]

امام‌صادق عليه‌السلام فرمود: وقتی بُرَیده از «شام» بازگشت دید که بـا ابوبکر بیعت شده است، پس بُرَیده به ابوبکر گفت: آیا فراموش کردی که در زمان پیامبر ما به علی عليه‌السلام بـه عـنوان «امـیرمؤمنان» سلام می‌کردیم... ابوبکر در پاسخ گفت: تو در مسافرت بودی و ما در مدینه بودیم و حوادثی پیش آمد...

از این متن استفاده می‌شود که وقتی بُرَیده از سفر شام می‌آید با ابـوبکر مخالفت می‌کند و به او آن سخنان را می‌گوید.

اکنون این دو متنی را که ابوهلال‌ثَقَفی نقل کرده است کنار هم می‌گذاریم:

* اوّل: جاءَ بُرَیدة ...: بُرَیده آمد و پرچمش را در قبیلهٔ اَسلم بـه اهـتزاز در آورد.

* دوم: اِنّ بُرَیدةَ قَدِمَ مِنَ الشام: وقتی بُرَیده از شام آمد...

متن اوّل می‌گوید «بُرَیده آمد»، وقتی سؤال می‌کنیم که او از کجا آمد؟ سفر او به کجا بود؟ متن دوم به این سؤال ما پاسخ می‌دهد. متن دوم به روشنی

---

۱. الصراط المستقیم لعلی بن یونس العاملی ج ۲ ص ۵۳، أعیان الشیعة ج ۳ ص ۵۴۰.

می‌گوید که بُرَیده از سفر شام آمد.

آری، با کنار هم گذاشتن متن اوّل و دوم متوجه می‌شویم که بُرَیده وقتی از شام آمد با خلافت ابوبکر مخالفت کرد. پس دیگر نمی‌توان گفت که بُرَیده وقتی از سفر اُسامه به مدینه بازگشت با ابوبکر مخالفت کرد. با توجّه به متن دومی که نقل شد، سخن آن سخنران باطل است.

*** نکته دوم**

مخالفت‌های بُرَیده با ابوبکر، بسیار شدید بوده است، او با گروهی از شیعیان در مسجد پیامبر حضور پیدا می‌کند. به این متن دقّت کنید:

قامَ بُرَیْدَةُ الْاَسْلَمِیُّ فَقالَ: یا اَبا بَکْرٍ نَسِیتَ اَمْ تَناسَیْتَ اَمْ خادَعَتْکَ نَفْسُکَ... فاتَّقِ اللَّهَ رَبَّکَ وَ اَدْرِکْ نَفْسَکَ قَبْلَ اَنْ لاتُدْرِکَها وَ اَنْقِذْها مِنْ هَلَکَتِها وَ دَعْ هَذا الْاَمْرَ وَ وَکِّلْهُ إِلَی مَنْ هُوَ اَحَقُّ...[1]

بُرَیده از جا برخاست و گفت: ای ابوبکر! آیا فراموش کرده‌ای یا خودت را به فراموشی زده‌ای یا این که خودت را فریب داده‌ای؟... از خدا بترس و خودت را از هلاکت نجات بده و این مقام را رها کن و امر خلافت را به کسی واگذار کن که شایستگی آن را دارد.

این نهایت شجاعت بُرَیده را می‌رساند که در حضور مردم، این‌گونه با ابوبکر که خود را خلیفه می‌دانَد، سخن می‌گوید، اگر بُرَیده مخالفتی با ابوبکر

---

۱. الخصال ج ۲ ص ۴۶۴.

داشت باید در همان روزهای اوّل اعلام می‌کرد، (نه این که صبر کند و بعد از ۷۵ روز که حکومت ابوبکر پابرجا شد دست به مخالفت بزند).

با در نظر گرفتن مسائل سیاسی به این نتیجه می‌رسیم که مخالفت بُرَیده با ابوبکر بعد از سفر سپاه اُسامه نبوده است، زیرا بیعت با خلیفه یک امر تشریفاتی نبوده است، وقتی کسی با خلیفه بیعت می‌کند، یعنی تسلیم امر اوست و از او اطاعت می‌کند، وقتی کسی از بیعت خودداری می‌کند، معنای آن این است که از خلیفه اطاعت نمی‌کند.

به راستی اگر بُرَیده با ابوبکر بیعت نکرده است چگونه ممکن است ابوبکر او را به عنوان پرچمدار سپاه اُسامه به موته بفرستد؟

به این متن که ابن‌جَوزی نقل کرده است توجّه کنید:

فَلَمّا بُویعَ لأبي بَكْـرٍ، اَمَـرَ (أبـوبَكْرٍ) بُـرَيَدةَ بِـالّلِواءِ إلىٰ أُسـامَة لِيمضي لَوَجهِهِ... [1]

وقتی با ابوبکر بیعت شد، ابوبکر به بُرَیده امر کرد که پرچمدار سپاه اُسامه باشد و سپاهیان را جمع کند...

پرچمدار یک سپاه همانند جانشین فرماندهی سپاه بود، آیا حکومتی که از مردم کوچه و بازار به زور بیعت گرفت، اجازه می‌دهد که جانشین فرماندهی سپاهش، کسی باشد که بیعت نکرده است؟

روشن است که ابوبکر آن‌قدر ساده نبود که چنین خطایی را انجام دهد. ابوبکر وقتی یقین کرد بُرَیده تسلیم فرمان اوست این مأموریّت را به او داد.

---

۱. المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک ج ۴ ص ۱۷.

**⁕ نکته سوم**

باور **آن سخنران** این است که «پرچم بُرَیده» به معنای «پرچم سپاه اُسامه» است، در حالی که در کلام ابوهلال ثَقَفی چنین آمده است:

جٰاءَ بُرَیدَةُ حتّیٰ رَکَزَ رایَتَهُ فی وَسَطِ اَسْلَم.

بُرَیده آمد و پرچم خود را در وسط قبیلهٔ اَسلم به اهتزار درآورد.

با مطالعه شرح حال و زندگی‌نامه بُرَیده می‌بینیم که از او به عنوان «صاحِبُ لِواءِ اَسلَم: صاحب پرچم قبیلهٔ اسلم» یاد شده است.[۱]

این نکته نشان می‌دهد بُرَیده، صاحب پرچم قبیلهٔ خودش نیز بوده است، این پرچم غیر از پرچم سپاه اُسامه است. به ذهن می‌رسد که وقتی او با گروهی از قبیله خود دست به شورش می‌زند، پرچم قبیله خودش را به اهتزاز در آورد، (نه پرچم سپاه اُسامه را).

لازم به ذکر است که قبیلهٔ اَسلم از چند طایفه تشکیل شده بود، بیشتر آن‌ها از خلافت ابوبکر دفاع می‌کردند، اما طایفه‌ای (که بُرَیده، بزرگ آنان بود) به حضرت علی علیه‌السلام علاقمند بودند و تصمیم داشتند تا آن حضرت را یاری کنند، این طایفه را بیشتر به نام «بنی‌سَهم» می‌شناختند.

وقتی بُرَیده شورش می‌کند، همین طایفه بنی‌سَهم (که خویشاوندان او

---

۱. اعیان الشیعة ج ۳ ص ۵۶۰.

بودند) با او همصدا می‌شوند، او برای این که حمایت آنان را جذب کند، باید پرچم قبیله خودش را به اهتزاز درآورد، چگونه ممکن است قصد بُرَیده مخالفت با ابوبکر باشد، ولی پرچمی را که نشانه‌ای از قدرت ابوبکر است در قبیلهٔ خود به اهتزاز درآورد؟

*** نکته چهارم**

در اینجا سؤالی به ذهن می‌رسد: به راستی سپاه اُسامه چه زمانی از مدینه حرکت کرد؟

**آن سخنران** چنین می‌گوید: «**متأسفانه تاریخ دقیق حرکت سپاه اُسامه از مدینه مشخص نشده است، ولی گفته شده است که در همان روزهای اوّل بعد از تمام شدن بیعت، اوّلین کاری که ابوبکر پیگیری کرد، آماده‌سازی سپاه اسامه بود**».

وقتی من این سخن را خواندم، بسیار تعجّب کردم، نمی‌توانستم باور کنم که **آن سخنران** این سخن را گفته باشد!!

آخر چگونه ممکن است او در این بحث تاریخی، نظر داده است در حالی که کتاب ابن‌جَوزی و تاریخ طَبَری را با دقّت بررسی نکرده است؟

**آن سخنران** می‌گوید: «**متأسفانه تاریخ دقیق حرکت سپاه اُسامه از مدینه مشخّص نشده است**»، پس این سخن ابن‌جَوزی چیست؟

ابن‌جَوزی در کتاب خود چنین می‌گوید:

فَلَمّا کانَ هَلالُ رَبیعِ الآخرِ، سَنَةَ إحْدیٰ عَشَرةَ، خَرَجَ اُسامَةُ.

وقتی اوّل ماه ربیع الثانی سال ۱۱ فرا رسید، سپاه اُسامه حرکت

خود را آغاز کرد.[1]

وقتی کتاب «تاریخ طَبَری» را بررسی می‌کنیم می‌بینم که در آن کتاب، تاریخ خروج سپاه اُسامه در روز آخر ماه ربیع الأول ذکر شده است. «ابن‌کَثیر» نیز همین نظر را دارد.[2]

کسی که اطلاعات تاریخی دارد می‌داند که سپاه اُسامه روز اوّل ماه ربیع الثانی از مدینه خارج شده است. (یعنی ۳۲ روز بعد از شهادت پیامبر، آن سپاه به سمت موته رفته است).

به این نکته توجّه کنید: پیامبر تأکید داشت که سپاه اُسامه هر چه زودتر به سمت موته حرکت کند. وقتی پیامبر از دنیا رفت، سپاه اُسامه به مدینه بازگشت و حرکت آن سپاه به تأخیر افتاد. ابوبکر به حکومت رسید و به مدّت یک ماه به دنبال ثابت کردن حکومت خود در مدینه بود. بعد از آن بود که ابوبکر دستور حرکت سپاه اُسامه را داد.

اکنون سخن **آن سخنران** را نقل می‌کنم، او می‌گوید: «**سفر بُرَیده ۷۵ روز طول کشیده است و بعد از آن که بُرَیده از سفر آمد، ماجرای هجوم به خانه فاطمه‌علیها‌السلام روی داده است**».

وقت آن است که سخن **آن سخنران** را با سخن ابن‌جَوزی کنار هم بگذاریم و ببینیم چه نتیجه‌ای به دست می‌آید:

۱ - تاریخ حرکت سپاه اُسامه به سمت موته ۳۲ روز بعد از شهادت پیامبر

---

۱. المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک ج ۴ ص ۱۷.

۲. تاریخ الرسل و الملوک ج ۳ ص ۲۰۴، البدایة و النهایة ج ۶ ص ۳۰۵.

بود.

۲ – سفر سپاه اُسامه ۷۵ روز طول کشید.

۳ – وقتی سپاه اُسامه از موته برمی‌گردد ۱۰۷ روز از شهادت پیامبر گذشته بود.

۴ – ماجرای هجوم به خانۀ حضرت فاطمه‌علیها‌السلام بعد از آمدن سپاه اُسامه از موته بود.

۵ – نتیجه این می‌شود که ۱۰۷ روز بعد از شهادت پیامبر، ماجرای هجوم به خانه حضرت فاطمه‌علیها‌السلام روی داده است!

۶ – مشهور این است که شهادت حضرت فاطمه‌علیها‌السلام ۷۵ روز یا ۹۵ روز بعد از شهادت پیامبر واقع شده است.

۷ – بُرَیده ۱۰۷ روز بعد از شهادت پیامبر به مدینه رسید، در آن زمان دیگر حضرت فاطمه‌علیها‌السلام از دنیا رفته بود.

وقتی قدری فکر می‌کنیم متوجّه می‌شویم که این مطلب درست نیست و شواهد تاریخی آن را تأیید نمی‌کند.

آری، این مشکل که در سخن **آن سخنران** وجود دارد، او می‌گوید که ماجرای هجوم بعد از آمدن بُرَیده بوده است، در حالی که طبق سخن او، بُرَیده زمانی از موته به مدینه می‌رسد که حضرت فاطمه‌علیها‌السلام از دنیا رفته است! اگر در آن زمان حضرت فاطمه‌علیها‌السلام از دنیا رفته بود دیگر برای چه ابوبکر به خانه حضرت فاطمه‌علیها‌السلام هجوم برده است و آنجا را به آتش کشیده است؟ این امری قطعی است که ابوبکر زمانی به خانه حضرت فاطمه‌علیها‌السلام هجوم برد که

آن حضرت زنده بود و از حقّ و حقیقت دفاع می‌کرد.

با دقّت در این مطالب، باطل بودن سخن آن سخنران روشن و آشکار می‌شود.

چه بسا عدّه‌ای بخواهند از شکّ در بحث زمان شهادت حضرت محسن علیه‌السلام به شکّ در زمان شهادت حضرت فاطمه علیهاالسلام برسند و در جامعه شبهه ایجاد کنند و با استفاده از فرصت پیش‌آمده بخواهند اساس فاطمیّه را متزلزل کنند. تزلزل در ایّام فاطمیّه، آرزوی دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌باشد، ما باید بیش از گذشته هشیار باشیم و این موضوع را با دقّت پیگیری کنیم.

## تحلیل صحیح

مناسب می‌بینم در اینجا ماجرای بُرَیده را به صورت دقیق بررسی کنم تا ابهامی در آن باقی نماند. من بررسی خود را در دوازده نکته بیان می‌کنم:

۱ . پیامبر در روزهای آخر زندگی خود، از اُسامه خواست تا سپاه اسلام را آماده حرکت به سوی موته کند.

۲ . اُسامه به منطقهٔ جُرف (که شش کیلومتر از مدینه فاصله داشت) رفت و در آنجا اردو زد و بُرَیده را هم به عنوان پرچم‌دار سپاه خود برگزید.

۳ . پیامبر تأکید داشت تا هر چه زودتر سپاه به سوی موته حرکت کند، ولی خط نفاق در این امر کارشکنی کرد و مانع حرکت آن سپاه شد، وقتی خبر رسید که حال پیامبر وخیم‌تر شده است، عُمر و ابوبکر اردوگاه را ترک کردند، بعد از آن گروه دیگری به سوی مدینه بازگشتند.

۴ . چند روز گذشت، خبر شهادت پیامبر به اردوگاه سپاه رسید، همه کسانی که آنجا بودند به مدینه بازگشتند، بُرَیده هم همراه آنان به مدینه بازگشت.

۵ . ماجرای سقیفه روی داد و مردم در حقّ حضرت علی علیه‌السلام ظلم کردند و مظلومیّت اهل‌بیت علیهم‌السلام را رقم زدند.

۶ . بُرَیده در روز سقیفه و روز هجوم به خانه حضرت فاطمه علیهاالسلام در مدینه بود، او تا آنجا که توان داشت همانند سلمان و مقداد و ابوذر از حق دفاع کرد،

ولی تعداد آنان کم بود و دشمن نیروی بسیار زیادی را جمع کرده بود. به هر حال، بُرَیده با ابوبکر بیعت نمی‌کند.

۷ . بعد از ماجرای هجوم به خانه حضرت فاطمه علیها السلام، بُرَیده به شام سفر کرد. ظاهراً او به این سفر رفت تا مبادا حکومت او را مجبور به بیعت کند. او به دنبال فرصت بود و می‌خواست زمان به دست بیاورد تا در فرصت مناسب با ابوبکر مخالفت کند.

۸ . مدّتی گذشت، بُرَیده به مدینه بازگشت، او هنوز با ابوبکر بیعت نکرده بود، ابوبکر بُرَیده را به خوبی می‌شناخت و به نقش او در قبیله‌اش آگاه بود، برای همین ابوبکر از بُرَیده خواست تا هر چه زودتر بیعت کند.

۹ . بُرَیده با ابوبکر مخالفت کرد و پرچم قبیله خودش را به نشانهٔ اعتراض به اهتزاز در آورد و فریاد زد: «تا زمانی که حضرت علی علیه السلام بیعت نکند، من بیعت نمی‌کنم». عدّه‌ای از اقوام و خویشان او به طرفداری از او برخواستند و غوغایی برپا شد.

۱۰ . حضرت علی علیه السلام که دلش بیش از همه کس برای اسلام می‌سوخت، می‌دانست که اختلاف و درگیری (در آن شرایطی که دشمنان خارجی به انتظار نشسته بودند) خطر بزرگی برای اسلام است و چه بسا اصل اسلام نابود می‌شد و هیچ نشانی از اسلام و قرآن باقی نمی‌ماند، برای همین حضرت علی علیه السلام از بُرَیده خواست تا از آن شورش دست بردارد (و دیگر با شمشیر قیام نکند).

۱۱ . ماه ربیع الثانی فرا رسید، ابوبکر فرمان داد تا سپاه اُسامه به سوی موته

حرکت کند، تأکید می‌کنم حرکت سپاه اسامه ۳۲ روز بعد از شهادت پیامبر بوده است. دقت کنید: همهٔ مطالبی که ذکر شد در این مدت ۳۲ روز روی داده است (ماجرای هجوم، سفر بُرَیده به شام، بازگشت او، مخالفت او با ابوبکر و...)

۱۲ . اُسامه فرماندهی سپاه اسلام را به عهده گرفت و بُرَیده هم به عنوان پرچمدار این سپاه به این سفر رفت. این سفر تقریباً دو ماه طول کشید و آن سپاه به مدینه بازگشت.

تأکید می‌کنم مهمترین دلیل آن **سخنران** همین ماجرای بُرَیده است که با توجّه به این دوازده نکته، باطل بودن سخن او آشکار می‌شود.

## ماجرای اجبار به بیعت

**آن سخنران** چنین می‌گوید: «**حکومت ابوبکر توانست با زور و به اجبار از حضرت علی** عليه‌السلام **بیعت بگیرد**»، مناسب می‌بینم در اینجا به بررسی این سخن بپردازم.

اهل‌سنّت می‌گویند که حضرت علی عليه‌السلام (بعد از ماجرای هجوم) با ابوبکر بیعت کرد، برای مثال جوهری (که یکی از نویسندگان و علمای اهل‌سنّت است) در کتاب «سقیفه و فدک» چنین می‌نویسد:

فَجاءَ عُمَرُ في عِصابَةٍ فَصاحَتْ فاطِمَةُ وَناشَدَتْهُم اللهَ، فَأَخَذُوا سَيْفَيْ عَليٍّ و الزُبَيرِ فَضَربُوا بِهِما الجِدارَ حتّىٰ كَسَرُوهُما ثُمَّ أخْرَجَهُما عُمَرُ يَسُوقُهُما حتّىٰ بايَعا.

عُمَر با گروهی به سوی خانهٔ فاطمه آمد، پس فاطمه فریاد برآورد و آنان را به خدا قسم داد، آنان شمشیر علی و زبیر را گرفتند و آن شمشیرها را به دیوار زدند تا آن شمشیرها شکست، سپس علی و زبیر را از خانهٔ فاطمه بیرون بردند و آن دو را به مسجد کشاندند تا این که بیعت کردند.[1]

این متن، گویای این است که سرانجام حضرت علی عليه‌السلام با ابوبکر بیعت

---

۱. السقیفه وفدک للجوهری ص ۴۴.

کرده است هر چند این بیعت از روی اجبار بـوده است، ولی مسـعودی در کتاب اثبات الوصیة ماجرا را به گونه‌ای دیگر نقل می‌کند:

فَهَجَمُوا عَلَیْهِ وَ اَحْرَقُوا بابَهُ... اَخَذُوهُ بِالْبَیْعَةِ فامْتَنَعَ وَ قالَ لا اَفْعَلُ فَقالُوا نَـقْتُلُکَ... وَ بَسَـطُوا یَـدَهُ فَـقَبَضَها وَ عَسُـرَ عَـلَیْهِمْ فَـتْحُها فَمَسَحُوا عَلَیْهِ وَ هِیَ مَضْمُومَةٌ.

پس به خانه علی علیه‌السلام هجوم بردند و درِ خانه او را آتش زدند... سپس او را برای بیعت بردند، او از بیعت خودداری کرد و گفت: من بیعت نمی‌کنم، به او گفتند: اگر بـیعت نکـنی تـو را بـه قـتل می‌رسانیم.... پس خواستند دست علی را باز کنند، او دست خود را مشت کرد، آنان هر کاری کردند نتوانستند مشت او را باز کنند، پس دست ابوبکر را بر روی دست علی کشـیدند در حـالی کـه انگشتان دست علی بسته بود.[۱]

این متن نشان می‌دهد که حضرت علی علیه‌السلام اصلاً با ابـوبکر بـیعت نکـرد، بلکه مأموران دست ابوبکر را بر روی دست بسته حضرت علی علیه‌السلام کشیدند و به این قانع شدند و سپس در همه جا تبلیغ کردند که حضرت علی علیه‌السلام نیز با ابوبکر بیعت کرد.

پیامبر به حضرت علی علیه‌السلام همه این ماجراها را خبر داده بود و از او خواسته بود صبر پیشه کند تا اسلام و دین خدا باقی بـماند، بـرای هـمین بـود کـه حضرت علی علیه‌السلام بعد از ماجرای هجوم، «آتش‌بس» اعـلام نـمود، حـضرت

---

۱. بحار الانوار ج ۲۸ ص ۳۰۹، نقلاً عن اثبات الوصیة للمسعودی.

علی ﷺ با دستگاه خلافت، صلح نکرد، بلکه او به خاطر رعایت مصلحت اسلام با آنان جنگ مسلحانه نکرد. به این سخن حضرت علی ﷺ توجّه کنید:

بایَعَ النَّاسُ اَبا بَکْرٍ وَ اَنا وَ اللّٰهِ اَوْلَی بِالْاَمْرِ مِنْهُ وَ اَحَقُّ بِهِ مِنْهُ فَسَمِعْتُ وَ اَطَعْتُ مَخافَةَ اَنْ یَرْجِعَ الْقَوْمُ کُفَّاراً وَ یَضْرِبَ بَعْضُهُمْ رِقابَ بَعْضٍ بِالسَّیْفِ...:

مردم با ابوبکر بیعت کردند در حالی که من از او به این امر شایسته‌تر بودم، من هم (امر پیامبر را) اطاعت کردم و مخالفت نکردم به خاطر این که نگران بودم همه مردم کافر بشوند و گروهی با شمشیر به جان گروه دیگر بیفتد.[1]

به راستی چرا حضرت علی ﷺ با آن حکومت مبارزه نکرد؟ زمانی به جواب این سؤال می‌رسیم که به این ماجرا دقّت کنیم: بین یک مادر و یک دایه بر سر بچه‌ای دعوا شد، قرار شد بچه را از وسط نصف کنند، نصف را به مادر بدهند و نصف را به دایه. دایه سکوت کرد و چیزی نگفت، گویا با سکوت خود رضایت خود را اعلام کرد، امّا مادر تا این سخن را شنید فریاد برآورد: «من از حق خود گذشتم، بچه‌ام را به دایه بدهید».

آن مادر چرا این کار را کرد؟ چون او بچه‌اش را دوست داشت، چون مادر بود، آن بچه را از جان و دل دوست داشت، امّا دایه، یک غریبه بود، او چنین حسّی به آن بچه نداشت.

---

۱. الاحتجاج ج ۱ ص ۱۳۲.

آن زمان که سپاه کشور روم منتظر بود تا هر چه زودتر به مدینه حمله کند و اساس اسلام را از بین ببرد و خطر اختلاف داخلی، جامعه را تهدید می‌کرد، حضرت علی علیه‌السلام دست به شمشیر نبرد، او صبر کرد و بر ضدّ آن حکـومت دست به قیام مسلحانه نزد. در واقع حضرت علی علیه‌السلام به خاطر حفظ اسلام با آن حکومت صلح نکرد بلکه آتش‌بس اعلام نمود.

* * *

با توجّه به مطالبی که این فصل بیان کردم حقیقت روشن شد و برای شما آشکار شد که سخن **آن سخنران** با شواهد تاریخی سازگار نیست.

کتاب در اینجا به پایان می‌رسد. از خدا می‌خواهم تا این تلاش ناچیز را از من قبول کند و در روز قیامت، شفاعت حضرت فاطمه علیهاالسلام را نصیب من و همهٔ کسانی که این کتاب را می‌خوانند بگرداند.

آمین.

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۳۰۰۰ ۴۵۶۹

همراه نویسنده ۰۹۱۳ ۲۶۱ ۹۴ ۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

## روز شمار فاطمیّه

در ایـنجا خـلاصه‌ای از روزشـمار فـاطمیّه مـی‌شود، کسـانی کـه مـی‌خواهـند اطلاعات بـیشتری در ایـن‌زمینه پـیدا کـنند بـه کـتاب «حـوادث فـاطمیّه» نـوشته استاد مهدی خدامیان مراجعه نمایند.

**۱ ـ شهادت پیامبر و تشکیل سقیفه و غصب حقّ حضرت علی علیه‌السلام: ۲۸ صَفَر**

**۲ ـ آمدن قنفذ به خانه حضرت فاطمه علیها‌السلام (ماجرای تهدید اول و دوم): ۱ ربیع الاول**

**۳ ـ هجوم مقدماتی به خانه حضرت فاطمه علیها‌السلام (شکستن تحصّن): ۳ ربیع الاول**

**۴ ـ طلب یاری حضرت علی و فاطمه علیهما‌السلام از مردم: شب ۳، ۴، ۵ ربیع الاول**

**۵ ـ هجوم اصلی به خانه حضرت فاطمه علیها‌السلام و شهادت حضرت محسن علیه‌السلام: ۵ ربیع الاول**

**۶ ـ خطبه فدکیّه (سخنرانی حضرت فاطمه علیها‌السلام در مسجد): ۱۸ ربیع الاول**

**۷ ـ ماجرای قبالهٔ فدک، هجمه دوباره به حضرت فاطمه علیها‌السلام: ۸ ربیع الثانی**

**۸ ـ آغاز شدّت یافتن بیماری حضرت فاطمه علیها‌السلام و بستری شدن آن حضرت: ۸ ربیع الثانی**

**۹ ـ شهادت حضرت فاطمه علیها‌السلام (فاطمیّه اول): ۱۳ جَمادی الأول.**

**۱۰ ـ شهادت حضرت فاطمه علیها‌السلام (فاطمیّه دوم): ۳ جمادی الثانی**

# منابع


۱۱ . **الاحتجاج على أهل اللجاج**، أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي (ت ۶۲۰هـ) تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمّد هادي بـه، طـهران: دار الأُسـوة، الطـبعة الأُولى، ۱۴۱۳هـ

۱۲ . **الاختصاص**، المنسوب إلى أبي عبد الله محمّد بن محمّد بـن النـعمان العكـبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴۱۳هـ)، تحقيق: علي أكـبر الغـفّاري، قـمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۴هـ

۱۳ . **أعيان الشيعة**، محسن بن عبد الكريم الأمـين الحسـيني العـاملي الشـقرائـي (ت ۱۳۷۱هـ)، إعداد: السـيّد حسـن الأمـين، بـيروت: دارالتـعارف، الطـبعة الخـامسة، ۱۴۰۳هـ

۱۴ . **الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرّة في السنة**، أبو القاسم علي بن موسى الحلّي الحسني المعروف بابن طاووس (ت ۶۶۴هـ)، تحقيق: جواد القيّومي الإصـفهاني، قمّ: مكتب الإعلام الإسلامي الطبعة الأُولى، ۱۴۱۴هـ

۱۵ . **أمالي الصدوق**، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، بيروت: مؤسّسة الأعلمي، الطبعة الخامسة، ۱۴۰۰هـ

۱۶ . **أمالي المفيد**، أبو عبد الله محمّد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ۴۱۳هـ)، تحقيق: حسين اُستاد ولي وعلي أكبر الغفّاري، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۴هـ

۱۷ . **الإمامة والسياسة (تاريخ الخلفاء)**، أبو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (ت ۲۷۶هـ)، تحقيق: علي شيري، مكتبة الشريف الرضي قمّ، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۳هـ

۱۸ . **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار**، محمّد باقر بن محمّد تقي المجلسي (ت ۱۱۱۰هـ)، تحقيق: دار إحياء التراث، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۲هـ

۱۹ . **البداية والنهاية**، أبو الفداء إسماعيل بن عُمَر بن كثير الدمشقي (ت ۷۷۴هـ)، تحقيق: مكتبة المعارف، بيروت: مكتبة المعارف.

۲۰ . **تاريخ الطبري (تاريخ الأُمم والملوك)**، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبري الإمامي (ق ۵هـ)، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار المعارف.

۲۱ . **تاريخ دمشق** ، علي بن الحسن بن هبة الله (ابن عساكر الدمشقي) (ت ۵۷۱هـ) ، تحقيق : علي شيري ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۵هـ .

۲۲ . **تحف العقول عن آل الرسول**، أبو محمّد الحسن بن علي الحراني المعروف بابن شعبة (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي، الطبعة

الثانية، ۱۴۰۴هـ

۲۳ . **تفسير العيّاشي**، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمي السمرقندي المعروف بالعيّاشي (ت ۳۲۰هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلاّتي، طهران: المكتبة العلميّة، الطبعة الأُولى، ۱۳۸۰هـ

۲۴ . **تفسير فرات الكوفي**، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (ق ۴هـ)، إعداد: محمّد كاظم المحمودي، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۰هـ

۲۵ . **تفسير نور الثقلين**، عبد علي بن جمعة العروسي الحويزي (ت ۱۱۱۲هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلاّتي، قمّ: مؤسّسة إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۲هـ

۲۶ . **التوحيد**، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: هاشم الحسيني الطهراني، قمّ: مؤسّسة النشر الإسلامي، الطبعة الأُولى، ۱۳۹۸هـ

۲۷ . **جامع أحاديث الشيعة**، السيّد البروجردي (ت ۱۳۸۳هـ)، قمّ: المطبعة العلمية.

۲۸ . **الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير**، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ۹۱۱هـ)، بيروت: دار الفكر.

۲۹ . **دعائم الإسلام**، القاضي النعمان المغربي، (۳۶۳ق)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، مؤسّسة آل البيت: بالأُوفسيت عن طبعة دار المعارف في القاهرة.

۳۰ . **السقيفة وفدك**، أبوبكر أحمد بن عبد العزيز الجوهري البصري البغدادي (ت ۳۲۳هـ)، تحقيق: محمّد هادي الأميني، بيروت: شركة الكتبي للطباعة والنشر، الطبعة

الأولى، ۱۴۰۱هـ

۳۱ . **سنن الترمذي (الجامع الصحيح )**، أبو عيسى محمّد بن عيسى بن سورة الترمذي (ت ۲۷۹)، تحقيق: أحمد محمّد شاكر، بيروت: دار إحياء التراث.

۳۲ . **الشافى فى الامامة**، الشريف المرتضى، قم، موسسة اسماعيليان، الطبعة الثـانية، ۱۴۱۰ هـ

۳۳ . **شرح نهج البلاغة**، عزّ الدين عبد الحميد بن محمّد بـن أبـي الحـديد المـعتزلي المعروف بابن أبي الحديد (ت ۶۵۶هـ)، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الثانية، ۱۳۸۷هـ

۳۴ . **صحيح البخاري**، أبو عبد الله محمّد بن إسماعيل البخاري (ت ۲۵۶هـ)، تـحقيق: مصطفى ديب البغا، بيروت: دار ابن كثير، الطبعة الرابعة، ۱۴۱۰هـ

۳۵ . **صحيح مسلم**، أبو الحسين مسلم بن الحجّاج القشيري النيسابوري (ت ۲۶۱هـ)، تحقيق: محمّد فؤاد عبد الباقي، القاهرة: دار الحديث، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۲هـ

۳۶ . **الصراط المستقيم إلى مستحقّي التقديم**، زين الدين أبي محمّد علي بن يـونس النباطي البياضي (ت ۸۷۷هـ)، إعـداد: مـحمّد بـاقر المـحمودي، طـهران: المكـتبة المرتضويّة، الطبعة الأُولى ۱۳۸۴هـ

۳۷ . **علل الشرائع** ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القـمّي المـعروف بالشيخ الصدوق ( ت ۳۸۱هـ ) ، تقديم : السيّد محمّد صادق بحر العلوم ، ۱۳۸۵هـ، النجف الأشرف : منشورات المكتبة الحيدرية .

۳۸ . **عيون أخبار الرضا**، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف

بالشيخ الصدوق (ت ۳۸۱هـ)، تحقيق: السيّد مهدي الحسيني اللّاجوردي، طهران: منشورات جهان.

۳۹ . **فتح الباري شرح صحيح البخاري**، أحمد بن علي العسقلاني (ابـن حـجر) (ت ۸۵۲هـ)، تحقيق: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بيروت: دار الفكر، الطـبعة الأُولى، ۱۳۷۹هـ

۴۰ . **الكافي**، أبو جعفر ثقة الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكـليني الرازي (ت ۳۲۹هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطـبعة الثـانية، ۱۳۸۹هـ

۴۱ . **كامل الزيارات**، أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه (ت ۳۶۷هـ)، تحقيق: عـبد الحسين الأميني التبريزي، النجف الأشرف: المطبعة المرتضوية، الطـبعة الأُولى، ۱۳۵۶هـ

۴۲ . **مجمع الزوائد ومنبع الفوائد**، نور الدين علي بن أبي بكـر الهـيثمي (ت ۸۰۷هـ)، تحقيق: عبد الله محمّد درويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۲هـ

۴۳ . **المستدرك على الصحيحين**، أبو عبد الله محمّد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (ت ۴۰۵هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميّة، الطبعة الأُولى، ۱۴۱۱هـ

۴۴ . **مسند أحمد** ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيباني (ت ۲۴۱ هـ) ، تحقيق : عبد الله محمّد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانية ، ۱۴۱۴ هـ .

۴۵ . **المعجم الكبير**، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ۳۶۰هـ)، تحقيق:

حمدي عبد المجيد السلفي،بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ۱۴۰۴هـ

۴۶ . **مكارم الأخلاق**، الشيخ الطبرسي (۵۴۸ق) الطبعة السادسة، منشورات الشريف الرضي، قمّ.

۴۷ . **مناقب آل أبي طالب = مناقب ابن شهرآشوب**، أبو جعفر رشيد الدين محمّد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت ۵۸۸هـ)، قمّ: المطبعة العلمية.

۴۸ . **المنتظم فى تاريخ الامم و الملوك**، ابن الجوزى، (ت ۵۹۷هـ)، تحقيق محمد عبد القادر عطا ومصطفى عبد القادر، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، الطبعة الاولى.